

مذهب فردوسی

ادیان در شاهنامه

بزرگوار است حسین امین

شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (وفات ۴۶۰ ق) در قرن پنجم همه، همشهری فردوسی محسوب می‌شوند.

در همان عصر فردوسی، «رییس بیهق» (سبزواری امروز) هم‌زمان با تاسیس مدارس برای حنفیان و شافعیان، مدرسه‌یی هم برای معتزله و عدلیه در بیهق تاسیس کرد.^۱ نیز در همان اوان ابو عبدالله حاکم نیشابوری (۲۲۱-۴۰۵ ق) - صاحب تاریخ نیشابور - درست همانند فردوسی - به «رفض» متهم بوده و کتابی در فضائل حضرت فاطمه زهرا (س) نوشته است.^۲

۴- در روزگار فردوسی، خاستگاه وی از مراکز مهم تصوف بوده است و حتا شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ ق) به هنگام سفر به طوس با مریدان خویش در حوالی روستای باژ (زادگاه فردوسی) و در منطقه‌ی طابران (اقامتگاه فردوسی) توقفی کرده است: «در آن وقت که شیخ ما... عزیمت نیشابور کرد؛ چون به دیه باز طوس رسید، دیه‌یی ست بر دو فرسنگی شهر طابران، درویشی را پیش فرستاد... به نزدیک معشوق... و این معشوق از عقلاء مجانین... در شهر طوس بود... شیخ ما را استقبال کرد... شیخ از آن جا بازگشت... استاد بواحمد... شیخ را در خانقاه خویش مجلس نهاد و اهل طوس چون سخن شیخ بشنیدند... مریدان بسیار پدید آمدند».^۵

می‌دانیم که اولاً، در آن زمان که شیخ ابوسعید ابوالخیر در خراسان بود و در نیشابور، مجلس می‌گفت: «روافض... تبع بسیار داشتند».^۶ و نیز به همان اوان در نیشابور، «رافضی‌یی از خانه بیرون آمد و... بر شیخ لعنت کرد».^۷ ثانیاً، حیسی قتیب (عامل خراج توس) که حامی فردوسی بوده و او را از خراج معاف داشته است از «سادات» خراسان و مردی «هاشمی» (از فرزندزادگان هاشم جد پیامبر) بوده است چنان که فردوسی، خطاب به او می‌گوید: «می لعل پیش آرا ای هاشمی!»

همه‌ی این واقیبت‌های تاریخی ثابت می‌کند که خاستگاه فردوسی از زمان قیام یحیی بن زید، با مذهب شیعی پیوندی نزدیک داشته است و مخصوصاً شهر توس، خیلی زودتر از دیگر شهرهای خراسان به دلیل دفن امام هشتم در آن جا به یک شهر شیعی تبدیل شده است، به طوری که حتا دقتی طوسی که بر فردوسی در شاهنامه سرایی مقدم و به زرتشتی‌گری متهم است با این که مداح امیران سنی مذهب هم بوده است، به مدح امام علی و وصف غدیر خم پرداخته است و این نیست الا این که فرهنگ غالب در شهر طوس، فرهنگ شیعی بوده است.

□ در عصر فردوسی، تشیع در بخش‌هایی از خراسان - بویژه طوس، بیهق و نیشابور - رایج بود. هم با رواجی که تصوف در روزگار فردوسی در خاستگاه او داشته و پیوندی که میان تصوف، فتوت و تشیع برقرار بوده است، نفوذ اندیشه‌های شیعی و صوفیانه در محیط اجتماعی و فرهنگی باژ و طابران - هم‌چون بیهق و نیشابور - مسلم می‌نماید و با این حساب تعلق فردوسی در منطقه‌ی طوس به جامعه‌ی اقلیت تشیع باید امری عادی تلقی شود.

اینک چند شاهد تاریخی بر رواج تشیع در خاستگاه فردوسی:

۱- هنگامی که زید بن علی بن حسین بن ابی‌طالب (ع) که شیعیان زیدی به او منسوب‌اند، به خون‌خواهی جدش امام حسین (ع) قیام کرد، بسیاری از مردم خراسان و ماوراءالنهر با او بیعت کردند. پس از شهادت زید در ۱۲۱ یا ۱۲۲ ق در کوفه، فرزند او یحیی بن زید (۱۰۷-۱۲۶ ق) از کوفه به خراسان آمد، اما در آن جا به دست نصر بن سیار (والی خراسان بزرگ) گرفتار و در زندان قهقنز مرو زندانی شد. یحیی بن زید پس از فرار از زندان نصر بن سیار در ۱۲۶ ق، از مرو به بیهق آمد و در مسجد شادان نزول کرد.^۱

در بیهق، جمعی از شیعیان که تعداد ایشان را از هفتاد تا یکصد و بیست نفر نوشته‌اند، به یحیی بن زید ملحق شدند. او نیز ایشان را برای خروج بر ضد امویان مسلح کرد و از بیهق به نیشابور حمله برد و پس از گرفتن نیشابور به جانب هرات رفت و در آن جا در حوالی جوزجان (گوزکان) کشته شد.

۲- تنها چهار سال پس از این واقعه، یعنی در ۱۳۰ ق بود که ابومسلم خراسانی، نصر بن سیار را کشت و خود بر خراسان مسلط شد. در این اوان، توس، نیشابور و بیهق، محور نهضت ضد اموی بود و پس از آن که ابومسلم که خلافت را از امویان به عباسیان انتقال داده بود، به دست منصور دوانیقی کشته شده شورش‌های ضد عباسی از این جا هدایت می‌شد.

دعوت مامون از امام رضا به ولایت عهده‌ی خویش در ۱۹۳ ق به دلیل همین علایق خراسانیان به خاندان علی (ع) بود. تاریخ هم‌چنین از سفر امام رضا به نیشابور و سفر امام جواد به بیهق یاد می‌کند. بی‌هیچ شک و شبهه‌یی، شهر طوس و دیه سناباد پس از دفن امام علی‌الرضا (ع) در آن جا در سال ۲۰۳ ق به پایگاهی برای جامعه‌ی شیعه امامی تبدیل شد.^۲

۳- جمعی از بزرگان شیعه، مانند علی بن محمد بن قتیبه‌ی نیشابوری در قرن سوم، ابوعلی بن جنید در قرن چهارم و عاقبت

البته از منظر تاریخی، تعلق مفاخر فرهنگی و ادبی ایران در طول هزار و چهارصد ساله‌ی تاریخ ایران پس از اسلام به یکی از مذهب‌های اسلامی دون مذهب دیگر حائز اهمیت چندانی نیست؛ چرا که نوعاً تعلقات مذهبی افراد به اصطلاح روان‌شناختی «محو» (یعنی بدون انتخاب شخص و به اصطلاح موروثی) نه «محصل» (یعنی مكتسب) است. به این معنی که چه در عصر فردوسی و چه امروز اکثریت قریب به اتفاق پیروان ادیان و مذاهب در جهان بر همان دین و مذهبی‌اند که پدر و مادری و خانواده‌ی خود را بر آن یافته‌اند؛ پس اگر تسنن مولانا جلال‌الدین محمد بلخی،^۸ شیخ مصلح‌الدین سعدی^۹ و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ^{۱۰} و در مقابل دوازده امامی بودن فردوسی یا هفت امامی بودن ناصر خسرو ثابت شود، از جهت عقیدتی برای ما مطلبی را در حقیقت این یا آن مذهب به اثبات نمی‌رساند؛ بلکه تنها برای شناسایی بهتر و بیش‌تر تاریخ ایران و خاستگاه فرهنگی ارکان ادب فارسی و فرهنگ ایرانی به ما کمک خواهد کرد. شیعی دوازده امامی بودن فردوسی را نخستین بار ملک الواعظ نصیرالدین عبدالجلیل قزوینی رازی در کتاب **النفیض** (ساخته‌ی حدود ۵۶۰ ق) به صراحت ذکر کرده است.^{۱۱}

گنشته از عبدالجلیل قزوینی رازی، در طول تاریخ نخست «رافضی» بودن و «معتزلی» بودن فردوسی از سوی جمعی از نویسندگان سنی و اشعری مذهب و سپس - بویژه پس از به سلطنت رسیدن صفویان - «شیعی» و به‌خصوص «شیعی امامی» بودن فردوسی از سوی بسیاری از مولفان شیعی مذهب از جمله قاضی نورالله شوشتری مطرح شده است.^{۱۲}

با عنایت به این پیشینه‌ی تاریخی و ادبی، از جهت علمی کاملاً قابل توجیه است که پژوهشی مستقل از سوی یکی از اهل علم درباره‌ی جهان‌بینی دینی و گرایش‌های مذهبی فردوسی، عرضه شود؛ تا اولاً، بر پیوند نزدیک مذهب و ملیت در فرهنگ ایرانی تأکیدی شود؛ ثانیاً، پاسخی باشد به بعضی از استادان زبان و ادبیات فارسی در کشورهای متسنن «هم‌چون پروفسور احمد آتش (از شاگردان هلموت ریتر آلمانی) در ترکیه^{۱۳} و نیز پروفسور حافظ محمودخان شیرانی در پاکستان^{۱۴} که فردوسی را اهل سنت و جماعت قلمداد کرده‌اند^{۱۵} و ثالثاً، نقدی باشد بر منظر بعضی از نویسندگان ایرانی و آذربایجانی که در هفتاد ساله‌ی اخیر فردوسی را نه تنها شعوبی مذهب و ضدّ عرب بلکه به‌طور عام «زرتشتی‌گرا» و به‌طور خاص «اسلام‌ستیز» خوانده‌اند و از میان این ناموران عرصه‌ی فرهنگی باید تئودور تولدک،^{۱۶} استاد ابراهیم پورداود، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر محمد معین و نیز شاعر مشهور معاصر نادر نادرپور یاد کرد. متأسفانه بسیاری از این نویسندگان با مصادره به مطلوب هر بیتی از **شاهنامه** را که به مذاق خویش خوش نداشته‌اند کنار گذاشته و بدان بی‌اعتنا مانده‌اند و هر شعری را که به تناسب علائق و سلیق خود، دوست داشته‌اند، تفسیر به رای کرده‌اند و به نتایج دلخواه خود رسیده‌اند.

صاحب این قلم در آغاز این پژوهش به چند نکته‌ی مهم اشارت می‌کند که سخن را روی با صاحب‌دلان است: نخست این که علی‌الاصول، فردوسی یک دهقان فرهیخته و یک ادیب و شاعر برجسته‌ی ایرانی و نه یک مبلغ مذهبی، بوده است. یعنی فردوسی - به‌خلاف ناصر خسرو که «حجت» اسماعیلیان در «جزیره‌ی خراسان» بود و نیز به‌خلاف سعدی که شغل شاغل او وعظ و تذکیر بود و نیز

به‌خلاف حافظ که شغل او حافظ قرآن بود، نه در زی روحانیون و نه در کار تبلیغ مذهبی بوده است. دوم، این که منظور فردوسی از به نظم درآوردن **شاهنامه** تدوین و نظم اساطیر و تاریخ ایران باستان و زنده کردن نام پهلوانان و پادشاهان ایرانی بوده است و موضوع کار او ربطی مستقیم با ادیان پیش از اسلام (میترای، زرتشتی، مانوی و...) یا ابراهیمی (یهودی، مسیحی و اسلام) و به‌طریق اولی مذاهب و فرق اسلامی نداشته و آن چه او از ادیان مختلف در **شاهنامه** گفته است، همه بر سبیل استطراد است. سوم، این که بنیاد این مقاله بر پژوهش بی‌طرفانه براساس منابع و ماخذ موجود (از جمله با عنایت مخصوص بر جوّ فرهنگی و مذهبی حاکم بر خراسان در عصر حیات فردوسی) نهاده شده است و مقصود نویسنده از این تحقیق، ورود به مجادله‌های مقطعی عرب‌ستیزی یا سنت‌گریزی و پاسخگویی به آن موضوع‌گیری‌های فرهنگی - سیاسی نیست. چهارم، این که ما معتقدیم که تفتیش در عقاید و باورداشت‌های دینی و مذهبی، اکثر ناشی از تعصب موافقان و مخالفان یک مذهب است و اگر مورث دامن‌زدن به تعصب‌های فرقه‌گرایانه شود، اغلب کاری بی‌سود و بی‌خاصیت بلکه زیانمند خواهد بود. پنجم، این که نه تنها اصل اصیل آزادی مذهب در نظام حقوق بشر جهانی و اهداف ارزشمند تقریب میان مذاهب اسلامی بلکه منافع ملی ایران نیز اقتضای دارد که اختلافات مذهبی بی‌حاصل و تفرقه‌پراکنی‌های زیانمند گذشته در سطح ملی و منطقه‌یی دیگر بار تکرار نشود. با این وصف، ما در این جا ورود به بحث اعتقادات مذهبی فردوسی را که برترین حماسه‌سرایی زبان پارسی و بزرگ‌ترین شاعر ملی حوزه‌ی تمدنی ایران است، روا می‌داریم؛ چرا که به حقیقت شناخت کامل چهره‌های تاریخی بدون شناسایی جهان‌بینی مذهبی و فلسفی ایشان مقنور نیست. پس چه بهتر که برای شناسایی جهان‌بینی فردوسی به مذهب او نیز پرداخته شود.

اسلام‌باوری فردوسی

فردوسی در نظم **شاهنامه** با امانت‌داری کامل براساس منابع نوشتاری و روایت‌های شفاهی خود به حماسه‌سرایی یعنی بازگویی زبان حال قهرمانان **شاهنامه** پرداخته است، اما از اظهار باورداشت‌های شخصی خود نیز ابا نداشته و به‌همین دلیل نه تنها احساسات ملی و میهن‌دوستی او بلکه هم‌چنین خدانشناسی و دین‌باوری او در **شاهنامه** موج می‌زند. از خدانشناسی فردوسی در منابع دیگر به حدّ کافی صحبت شده است.^{۱۷} و ما در این جا بیش از این نمی‌گوییم که فردوسی، آگاهانه به سنت اکثر قریب به اتفاق همه‌ی آثار نظم و نثر فارسی از جمله **گلستان** و **بوستان** سعدی (اما به استثناء **مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی**) اثر بزرگ خود را با ایبائی در توحید آغاز کرده است:

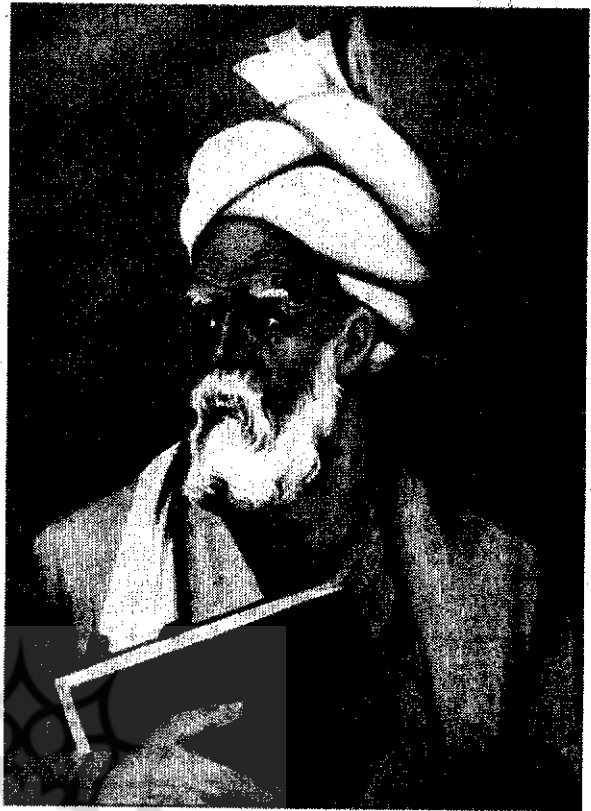
به نام خداوند جان و خرد
خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی ده رهنمای

خداوند کیهان و گردان سپهر

فرورنده‌ی ماه و ناهید و مهر^{۱۸}

خدانشناسی و یزدان‌پرستی فردوسی، از جهت عملی، بازتابی بی‌پیرایه و صادقانه از پیوند نزدیک فرهنگ ایران باستان با اعتقاد به



فردوسی، اثر محمد تجویدی (فرستنده: دکتر مصطفی شهرام)

مبدا، معاد و اخلاق و از جهت تئوریک - چنان که از «حکیم»ی در آن برهه‌ی زمانی انتظار می‌رود - انعکاس «کلام» اسلامی (براساس تقابل معتزلیان و اشعریان) در محیط فرهنگی خراسان در عصر فردوسی‌ست. به این معنی که فردوسی بی‌هیچ شک و شبهه‌یی اسلام‌باوری معتزلی، فرهنگوری کتاب‌خوانده و دانشمندی آشنا با ادب و فرهنگ حاکم بر محیط خویش بوده است. فردوسی در خلق شاهنامه و گزارش اسطوره‌ها و تاریخ غرورآفرین ایرانی، قصد دفاع از کیش زرتشتی و مقابله با آیین اسلام نداشته است. او اگرچه آیین زرتشتی را «پاکیزه دین بهی» می‌خواند، اما خود به دلایل عقیدتی و سیاسی، از بازگویی قصه‌ی زرتشت ابا می‌کند و این بخش از قصص ایران باستان را از قول دقیقی نقل می‌کند تا به حکم آن که نقل کفر، کفر نیست، در مظنه‌ی اتهام زرتشتی‌گری قرار نگیرد. فردوسی، حتا وقتی که دنباله‌ی سخن دقیقی را در گشتاسب‌نامه می‌گیرد، از انجام کار زرتشت سخنی به‌زبان نمی‌آورد، بلکه در مجموع از گشتاسب چهره‌یی زشت و منفی می‌نمایاند و حال آن‌که در متون زرتشتی، گشتاسب چهره‌یی مثبت و مروج کیش زرتشتی‌ست. فردوسی نسبت به همه‌ی ادیان احترام می‌گذارد، اما صادقانه راه نجات و رستگاری را در پیروی از دیانت اسلام می‌شناسد:

تو را دین و دانش رهاند درست

ره رستگاری بیایدت جُست

به گفتار پیغمبرت راهجوی

دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی

اشارت‌های مکرر فردوسی به قرآن، حدیث و تاثیرپذیری او از

ادب و شعر شاعران عرب خود موضوع بحث جداگانه‌یی تواند بود. در

این جا همین اشارت، کفایت است که بگوییم استاد بدیع‌الزمان فروزانفر که در ادب پارسی و عربی هر دو استاد بود - در این باب چنین اظهارنظر کرده است:

«اسلوب و روش نظمی شاهنامه از اسلوب قرآن گرفته شده و هرچه در آن‌جا از حیث بلاغت منظور و طرف بحث بلغاسته این‌جا تقلید و نظیر آن ایجاد می‌شود و همین‌طور کنایاتی که در اشعار عرب، مقبول است به شخص یا به نظیر ترجمه شده و گاهی از اصل بهتر و روشن‌تر است و از همین‌جا می‌توان دانست و مسلم داشت که فردوسی از اشعار عرب نه مایه‌ی اندک، بلکه سرمایه‌ی فراوان داشت و به احتمال قوی در علوم عربیت استادی توانا و زبردست بوده و چنان‌که خود گوید: [بسی رنج دیدم، بسی نامه خواندم / ز گفتار تازی و از پهلوانی] بسی نامه از گفتار تازی خوانده است، لیکن حسن وطن خواهی او مانع است و نمی‌گذارد که زبان ملی خود را با مفردات زبان اجنبی آمیخته یا مانند بعضی از شعرای عرب دوست، فارسی را در عربی تباه کند».^{۱۹}

در این‌جا تنها برای شاهد مثال به بعضی از مضامین ادبی و اخلاقی که - به قول عربی‌دانان- فردوسی از امثال و حکم عربی در شاهنامه به ترجمه آورده است، بسنده می‌کنیم و سپس نظر خود را در این باب به احتیاط می‌آوریم.

الحق مر: سخن راست تلخ است:

نگر تا چه گوید سخن گوی بلخ

که باشد سخن گفتن راست، تلخ

العجلة من الشيطان، عجله، کار شیطان است:

شتاب و بدی، کار اهریمن است

پشیمانی و رنج جان و تن است

الدنيا مزرعة الآخرة: این دنیا کشتزار آخرت است:

یکی مزرعه‌ی آن جهان است، این

نظر برگشای و حقیقت ببین

گفتنی‌ست که در برابر این نظرها از سوی ادیبان اسلام‌شناس و

عربی‌دان، چند نکته زیر را نیز باید منظور نظر داشت:

یکم- بسیاری از این امثال و حکم که عربی‌دانان گمان می‌کنند

از عربی به پارسی راه یافته است، شاید از پارسی به عربی نفوذ کرده

باشند، برای نمونه، مثل سائر «من حفر بئرا لآخیه وقع فیه» معادل این

بیت شاهنامه:

کسی کو به ره برکنند ژرف چاه

نسزد گر کند خویشتن را نگاه

از اخلاقیات زرتشتی‌ست، چنان‌که در متون زرتشتی آمده است:

کی همی‌مالان را دچاه اپکنند، خویش اندر افتید.^{۲۰} هم، یکی از پارسیان

مقیم هندوستان به‌نام جهانگیر کویاجی ایبات دیگری را از شاهنامه

با متون پهلوی تطبیق کرده است که بخشی از آن توسط دکتر جلیل

دوستخواه پارسی شده است:

دوم- پژوهشگران ایران باستان و کیش زرتشتی، فردوسی را نه

تنها احیاکننده‌ی ملیت ایرانی و زبان پارسی، بلکه گاهی «شعوبی

مذهب» خوانده‌اند، چنان‌که دکتر ذبیح‌الله صفا در ۱۳۱۳ در این باب

نوشته است:

«شاعر بزرگ ما، سخت‌تر و شدیدتر از هر یک از شعوبیان

وطن پرست ایران، هر جا که به رسوم و زندگی عرب می‌رسد، از دم و

تکذیب آن خودداری نمی‌کند و آنان را با الفاظ و القابی چون سوسمارخوار، مارخوار، اهرمن چهره، بی‌بهره از دانایی و شرم، نواغ‌ساز، بی‌هوش، بی‌دانش، بی‌نام و ننگه گرسنه شکم، هیونان مست، گسسته مهار و مانند این‌ها می‌خواند از ذکر مثال آن‌ها کوتاهی نمی‌نماید و عقاید اعراب را به طرز زنی در پرده‌ی تمسخر می‌کشد و از بهشته حور، کافور، مشک و ماء معین... با لحنی که آهنگ استهزاء دارد، سخن می‌گوید.^{۲۱}

البته دکتر ذبیح‌الله صفا، بعد از شهریور ۱۳۲۰ در کتاب حماسه‌سرایی در ایران از این عقیده‌ی افراطی عدول کرده، اما بسیاری دیگر حتا از او تندتر رفته و فردوسی را زرتشتی‌گرا خوانده‌اند؛ چنان‌که زنده‌یاد ابراهیم پورداود و شاکرد دانشمند او دکتر محمد معین بر این عقیده بودند. ملک‌الشعرا ی بهار نیز فردوسی را «مجدد» و «محبی» زرتشت (و دارا و کوروش) دانسته و گفته است: آن‌چه کوروش کرد و دارا و آن‌چه زرتشت مهین / زنده گشت از همت فردوسی سحرآفرین؛

سوم- بسیاری دیگر فردوسی را شاعری با انگیزه‌های ضد مذهبی، شناسایی کرده‌اند که گفته است:

زیان کسان از پی سود خویش

بجویند و دین اندر آرند پیش

چهارم- جمعی با ارائه‌ی شواهد دیگر که خود دست‌چین کرده‌اند فردوسی را یک ایرانی اسلام‌ستیز خوانده‌اند. البته فردوسی مکرر، دیانت اسلام را «دین تازیان» و پیامبر اسلام را «دین‌آور تازیان» خوانده است چنان‌که یک جای می‌گوید:

چه خوش گفت دین‌آور تازیان

که خشم پدر جانت آرد زیان

اما این تعبیر فردوسی، تعریضی به اسلام نیست، چرا که اولاً، حسن ابتدای فردوسی به «چه خوش گفت پیغمبر راستگوی» نشان می‌دهد که گوینده‌ی این شعر به دین‌آور تازیان حرمت می‌نهد و ثانیاً، در بسیاری از متون کهن به نظم و نثر مکرر از پیامبر اسلام به «محمد عربی» تعبیر شده و آن حضرت در خطبه‌های کتاب‌های فراوان به عنوان «العربی الهاشمی الابطحی التهامی» یاد شده است. بنابراین فردوسی در به‌کار گرفتن واژه‌ی «دین‌آور تازیان» در چند جای شاهنامه قصد تعریض نداشته است و مراد او از «پیغمبر تازی» همان «پیغمبر هاشمی» است که در این بیت دیگر آورده است:

ز چنی سخن گفت وز آدمی ز گفتر پیغمبر هاشمی^{۲۲}
در اعتقاد فردوسی به دین اسلام و تعلق او به مکتب اعتزال کوچک‌ترین تردیدی نیست؛ به این دلیل که وی در مقام مقایسه و مقارنه‌ی ادیان جهانی، تنها اسلام را «دین پاک» خوانده است. آن‌جا که ضمن انتقاد از تعصب‌های دینی با اشاره به وحدت اساسی ادیان و مشترکات دینی نوع بشر، به‌هنگام گزارش تعبیر خواب کید هندی - پادشاه قنوج - از زبان مهران (خواب‌گزار یزدان‌پرست مرتاض و گیه‌خوار)، اسلام را یکی از چهار دین بزرگ جهانی شمرده و به سلسله مراتب تاریخی، نخست کیش زرتشتی را «دین دهقان آتش‌پرست» خوانده و سپس از ادیان یهود و مسیحیت سخن گفته و سرانجام اسلام را «دین پاک» معرفی کرده است:

تو کرباس را «دین یزدان» شناس

کشنده چهار آمد از بهر پاس

یکی «دین دهقان» آتش‌پرست

که بی‌باز برسیم نگیرد به دست

دگر «دین موسی» که خوانی جهود

که گوید جز این را نشاید ستود

دگر «دین یونانی» آن پارسا

که داد آرد اندر دل پادشا

چهارم ز تازی یکی «دین پاک»

سر هوشمندان بر آرد ز خاک^{۲۳}

مسلم و محقق است که ذکر اسلام به‌عنوان «دین پاک» از میان چهار دین بزرگ به شرح بالا، نشان‌دهنده‌ی اعتقادات شخص فردوسی - و نه گزارش مهران (خواب‌گزار نامسلمان ساکن هندوستان) است. به این توضیح که:

۱- در این‌جا مراد فردوسی از «دین دهقان» همانا دین ایرانیان است. به‌عبارت دیگر در این‌جا واژه‌ی «دهقان» به‌معنای خاص اصطلاحی آن (یعنی طبقه‌ی زمین‌داران ایرانی تبار) به‌کار نرفته است بلکه به‌معنای عام موسع آن (یعنی همه‌ی ایرانیان هم‌نژاد با دهگانان) به‌کار رفته است و این کاربرد در شاهنامه بی‌سابقه نیست؛ چنان‌که فردوسی در جای دیگر (در گزارش پیش‌بینی اوضاع ایران پس از سقوط یزدگرد سوم) گفته است:

ز ایران و از ترک و از تازیان

نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود

سخن‌ها به کردار بازی بود^{۲۴}

ناگفته پیداست که واژه‌ی «دهقان» در بیت اخیر، در برابر «ترک» و «تازی» اشاره به نژاد ایرانی و آریایی‌ست و معنای این ابیات آن است که پس از فتوحات اسلامی و در پی آمیزش و اختلاط اعراب با ایرانیان و ترکان، نژاد غیرخالصی در سرتاسر کشورهای اسلامی پیدا خواهد شد که «نه دهقان [ایرانی]، نه ترک و نه تازی بود». پس به همین قیاس، در مصرع «یکی دین دهقان آتش‌پرست» نیز مقصود از «دین دهقان» دین ایرانی (زرتشتی) است.

۲- فردوسی در این‌جا کیش ایرانیان را (برابر عقیدت مسلمان) معادل آتش‌پرست و از سوی دیگر دیانت اسلام را «دین تازیان» (باز به عقیدت مسلمانان) «دین پاک» خوانده است. چنین توصیفی از زرتشتی‌گری و اسلام، بی‌هیچ شک و شبهه‌ی حاصل اعتقاد خالق شاهنامه است. لذا این‌که تنویر نولدکه، فردوسی را زرتشت‌گرا خوانده است^{۲۵} و یا این‌که در لغت‌نامه‌ی دهخدا آورده‌اند که فردوسی «به اندیشه‌های زرتشتی و دین بهی نظر تحسین دارد»^{۲۶} و به نوشته‌ی دکتر محمد معین در کتاب مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی، فردوسی «هر موقع توانسته است به کیش ایرانی گریز زند، از سوز دل و شور باطنی سخن رانده است»^{۲۷} درست نمی‌نماید، چه اطلاق «دین پاک» بر اسلام و «آتش‌پرستی» بر کیش زرتشتی بهترین دلیل اثبات اسلام‌باوری فردوسی و بی‌اعتقادی او نسبت به کیش زرتشتی‌ست و این‌که امثال نولدکه می‌گویند که اکثر این اشعار که هم‌سویی با باورهای زرتشتی ندارد، الحاقی از سوی دیگران است، مقبول ما نیست.

برای آن‌که در اسلام‌باوری فردوسی هیچ شبهه‌ی نمانده باشد



ارجاع در پی نوشت‌های این مقاله به یکی از تحقیقات اوست

می‌گوییم که فردوسی در گزارش تعبیر همین خواب «کید هندی» از سوی «مهران» موضوع را به آن‌جا می‌کشاند که این خواب نیز - هم چون خواب انوشیروان و موید موبدان و خواب عبدالمطلب و ده‌ها خواب دیگر که در *دلایل النبوة‌ها و شواهد النبوة‌ها* در مقام اثبات پیش‌گویی بعثت حضرت محمد (ص) مذکور است - رویایی صادقه در باب برانگیخته‌شدن حضرت محمد (ص) به پیامبری بوده است و مهم‌تر آن که فردوسی پیامبر را «مرد پاکیزه‌ی نیک‌خوی» می‌خواند: از این پس بیاید یکی نامدار

ز دشت سواران نیزه‌گزار

یکی مرد پاکیزه‌ی نیک‌خوی

بدو دین یزدان شود چارسوی^{۲۸}

ناگفته نماند که علاوه بر این پیش‌گویی در خواب کید هندی که در تمام نسخه‌های *شاهنامه* وجود دارد، در بعضی نسخه‌ها (از جمله *شاهنامه* بایسنقری) همان رویای مشهور انوشیروان براساس منابع اسلامی هم دیده می‌شود، با این تفاوت که در روایت‌های اسلامی انوشیروان برای تعبیر این خواب به شق و سطح متوسل شد، اما در گزارش *شاهنامه* بزرگمهر به تعبیر این خواب پرداخت و همین خواب است که یزدگرد سوم در نامه به ماهوی از آن چنین یاد می‌کنند: انوشیروان دیده بود این به خواب

کز این تخت بپراکند رنگ و تاب^{۲۹}

مردم خراسان در زمان نظم *شاهنامه* همه به اسلام گرویده بودند و بلکه در اسلام تصلبی به هم رسانده بودند، چنان که مردم بی‌هق سپاه «حمزه آذرخ‌خارجی» زرتشتی مذهب را که بر حاکمان عرب شوریده بود، نخست در خانه‌های خود کشتند و به همین دلیل، حمزه به بی‌هق لشکر کشید و همه‌ی مردهای این ناحیه را کشت. ^{۳۰} فردوسی و خانواده‌ی او نیز - در قریه‌ی باژ از ناحیه‌ی ظاہران طوس - از دیگر مردم جنا نبودند. در نامیده‌شدن فردوسی به «ابوالقاسم» که کنیت پیامبر اسلام است، جای شبهه نیست و نام‌های کوچک که برای شخص فردوسی (منصور؟، حسن؟، احمد؟) و پدر او (حسن؟، احمد؟، علی؟، اسحق؟) در منابع مختلف آورده‌اند،^{۳۱} همه نام‌های اسلامی است. همین نامگذاری بهترین نشانه از جو عقیدتی و فرهنگی حاکم بر خاستگاه خانوادگی اوست که هم‌سو با اکثریت هم‌عصران خود به نام‌های اسلامی مشتهر بوده‌اند. بسیاری از پیشکسوتان فردوسی یعنی نویسندگان *شاهنامه*‌های منثور (هم‌چون ابوالموید بلخی، ابوعلی محمد بن احمد بلخی، ابومنصور محمد بن عبدالرزاق

سپهسالار خراسان) و منظوم (مسعودی مروزی و ابومنصور محمد بن احمد دقیقی) همه دارنده‌ی نام‌های اسلامی بوده‌اند، مهم‌تر آن که ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان که بانی گردآوری *شاهنامه*‌ی منثور ابومنصور بود، شیعی مذهب بود و به‌دلیل روابط خود با دیلمیان که مروج تشیع بود، جان خود را از کف داد. در عین حال، باید گفت که نولدکه و امثال او، نام‌های اسلامی منتسب به دقیقی زرتشتی مذهب را مجعول و بر ساخته‌ی متاخران می‌دانند و بعد از این که فردوسی، برای دقیقی زرتشتی طلب آموزش کرده است، نتیجه می‌گیرد که چنین طلب عفوی از «یک مسلمان حقیقی، شایسته نیست»^{۳۲}

مفهوم مخالف قول نولدکه، این است که فردوسی خود یک مسلمان غیرحقیقی یعنی یک متظاهر به اسلام است! افزون بر این، نولدکه می‌گوید که فردوسی در مرثیه‌ی پسرش به هیچ یک از باورهای اسلامی اشاره نمی‌کند و به‌علاوه در داستان مجعول رفتن اسکندر به حج به «حجرالاسود» بی‌احترامی می‌کند. به‌نظر ما این نتیجه‌گیری بسیار عجیب و غریب است که استاد نولدکه اولاً کل داستان رفتن اسکندر به مکه را مجعول بداند اما بعد از آن داستان، تنها بیتی را که در آن به سنگ سیاه کعبه / حجرالاسود، شائبه‌ی بی‌حرمتی می‌رود، از میان کل آن داستان مجعول! برای تأیید نظر خود شاهد آورد!^{۳۳}

آن بخش از *شاهنامه* که به باورهای زرتشتی پرداخته و موجب داوری دکتر محمد معین درباره‌ی شور باطنی فردوسی نسبت به کیش زرتشتی شده است، همانا نتیجه‌ی گزارش امانتارانه‌ی روایت زرتشتیانی است که ابومنصور محمد بن عبدالرزاق از گوشه و کنار کشور از میان اقلیت بازمانده‌ی زرتشتی گرد آورده بودن هم‌چون: ماخ پیر خراسان از هری، یزدان داد پسر شاپور از سیستان، ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور، و شاذان برزین از توس،^{۳۴} و گرنه هنگامی که فردوسی خود به ظهور زرتشت در دوران پادشاهی گشتاسب اشاره می‌کند، در این باب بی‌هرگونه اظهارنظری به نقل روایت موجود در متون پیش دست خود بسنده کرده و گفته است:

چو یک چند گاهی برآمد بر این

درختی پدید آمد اندر زمین

از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ

درختی گشن بینخ بسیار شاخ

همه برگ او پند و بارش خرد

کسی کز چنو برخوردار، کی مُرد؟

خجسته پی و نام او زردهشت

که آهرمن بدکنش را بکشت

به شاه کیان گفت: پیغمبرم

ترا سوی یزدان همی رهبرم

یکی مجمر آتش بیاورد باز

بگفت: از بهشت آوردم فراز...

ره بت‌پرستی پراکنده شد

هم آتش‌پرستی پراکنده شد^{۳۵}

فردوسی علاوه بر بیت اخیر در چندین جای دیگر نیز کیش زرتشتی را «آتش‌پرستی» خوانده و یا از «آتش زردهشت» سخن به میان آورده است که با علایق زرتشتی‌گری سازگار نیست؛ بلکه بیش‌تر طرز تفکر مسلمانان را در حق زرتشتیان نشان می‌دهد. اما

مهم‌تر از هر چیز، این نکته است که فردوسی، از گشتاسب بد می‌گوید، در حالی این پادشاه مروج دین زرتشتی است و زرتشت در «ویشناسب‌یشت» او را از مقدسین و پادشاهان موید به تأییدات اهورایی شناسانده و در حق او دعا کرده است! مقایسه‌ی چهره‌ی گشتاسب در گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی با چهره‌ی او در شاهنامه‌ی فردوسی، نشان می‌دهد که دقیقی براساس روایات زرتشتی از گشتاسب ستایش کرده است و ولی فردوسی همین پادشاه را از منظر اخلاقیات انسانی و اسلامی نکوهش کرده است؛ فردوسی گشتاسب را در قتل اسفندیار مقصر می‌داند و از زبان بزرگان ایرانی می‌گوید:

بزرگان ایران گرفتند خشم

ز آزرم گشتاسب شستند چشم

به آواز گفتند کای شور بخت

چو اسفندیاری تو از بهر تخت

به زابل فرستی به کشتن دهی

تو بر گاه تاج مهی بر نهی

سرت را ز تاج کیان شرم باد

به رفتن پی اخترت نرم باد^{۳۶}

افزون بر این، فردوسی در جای‌جای شاهنامه، همانند یک ایرانی مسلمان، زرتشت را در ردیف پیامبران ابراهیمی - از جمله خود ابراهیم خلیل، عزیز و مسیح - ذکر کرده و در یک‌جای مطابق عقیده‌ی بعضی از مسلمانان، زرتشت را همان ابراهیم خلیل دانسته و گفته است:

نهم گفت زرتشت پیشین بروی

براهیم پیغمبر راست گوی

و باز در جای دیگر گفته است:

چو دوزخ بدانست و راه بهشت عزیز و مسیح و ره زردهشت

در حالی که به بی‌هر گفت و گویی مسلم است که اگر کسی

زرتشتی باور باشد، نام ابراهیم و عزیز و مسیح - پیامبران ابراهیمی - را بدین‌گونه کنار هم قرار نمی‌دهد. پس هم‌چنان که از قراردادن مسیح در کنار ابراهیم مسلم می‌شود که گوینده مسلمان و یا مسیحی - و نه یهودی - است، از قراردادن زرتشت در کنار ابراهیم و مسیح نیز باید یقین کرد که گوینده از نظر باورداشته‌های دینی مسلمان - و نه زرتشتی - است. چنان که یک‌جای می‌گوید:

به گیتی در آن کوش چون بگری

سمرانجام اسلام با خود بری

دل از نور ایمنان گر آکنده‌یی

ترا خامشی به که گوینده‌یی

و در جای دیگر ضمن گزارش غیرتاریخی رفتن اسکندر از هند به حجاز، از کعبه پرستگاه مسلمانان چنین یاد می‌کند:

خداوند خواندیش بیت‌الحرام

بدو شد تو را راه یزدان تمام

ز پاکسی ورا خانه‌ی خویش خواند

نیایش کنان را بدان پیش خواند^{۳۷}

غریب‌تر آن‌که در تصویرسازی دست‌یافتن اسکندر به آب حیوان از تکبیر گویی («الله اکبر» گفتن) کوه و دشت سخن می‌راند و «خضر» (پیامبر ابراهیمی) را راهنمای اسکندر معرفی می‌کند:

چو لشکر سوی آب حیوان گذشت

خروش آمد «الله اکبر» ز دشت...

ورا اندر این خضر بد رایزن

سر نامداران آن انجمن^{۳۸}

فردوسی از ابراهیم خلیل که به قول تفاسیر اسلامی فرزند آزر

بت‌تراش و موسس خانه‌ی کعبه بوده است، چنین یاد می‌کند:

ابا ناله‌ی بوق و با کوس، تفت به خان براهیم آزر برفت

که خان حرم را برآورده بود بدو اندرون رنج‌ها برده بود

فردوسی علاوه بر ابراهیم، از عزیز، خضر و دیگر پیامبران

ابراهیمی غیر مرسل نیز به شرح زیر به نیکی یاد می‌کند:

الف- ضمن اندرز منوچهر به پسرش نوذر از موسی چنین یاد

می‌کند:

کنون نو شود در جهان داوری که موسی بیامد به پیغمبری^{۳۹}

ب- ضمن گزارش دین همنوان از زبان فرآد برزین به قیصر،

عیسی را پیغمبر - و نه پسر خدا - می‌شناساند:

به پیغمبری نیز هنگام یافت

به برنایی از زیرکی کام یافت

تو گویی که «فرزند یزدان» بد او

بدان دار برگشته خندان بد او

بخندد بر این بر خردمند مرد

تو گر باهشی گرد یزدان بگرد

که هست او ز فرزند و زن بی‌نیاز

به نزدیک او، آشکار است راز^{۴۰}

این بیت پایانی، مبتنی بر آیه‌ی قرآنی و آموزه‌های اسلامی است،

هم‌چنان که فردوسی در جای دیگر در برابر اندیشه‌ی ستایش صلیب

از صفات الهی بر اساس باورهای اسلامی چنین گفته است:

به هستی یزدان نیوشترم

همیشه سوی داد کوشترم

ندانمیش انباز و فرزند و جفت

نگردد نهان و نگردد نهفت

در اندیشه‌ی دل نگنجد خدای

به هستی او باشدم رهنمای

دگر کت ز دار مسیحا سخن

به یاد آمد از روزگار کهن

کسی را که خوانی همی سوگوار

که کردند پیغمبری را به دار

که گوید که فرزند یزدان بد او

بدان دار برگشته خندان بد او

چو فرزند بد رفت سوی پدر

تو اتنوه آن چوب پوده مخور

فصل الخطاب ما در زرتشتی نبودن فردوسی، این است که او در

شاهنامه ضمن گزارش ظهور زرتشت در عصر گشتاسب، از زبان

ارجاسب «توران خدای» (پادشاه چین و ترکستان و برادرزاده‌ی

افراسیاب تورانی) که از گروه گشتاسب به کیش زرتشت شکایت

می‌کند، از زرتشت به «اهریمن»، «دیو مردم‌فریب»، «پیر جادو» و

«فریبنده» تعبیر می‌کند و می‌گوید:

به‌جز زرق چیزی ندارد به مشت

بس است آن‌که گوید منم زردهشت

تعلق اکثریت هم‌عصران فردوسی به اسلام و در اقلیت

اکثر دانشمندان و شاعران ایران تا قبل از صفویان در اصول اعتقادات اشعری مذهب و در فروع مذهب شافعی یا حنفی بوده‌اند. مثلاً سعدی بر سنت اشعریان در بهاریه‌ی معروف خود به مطلع «بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار» گفته است:

آن که امروز نبینند اثر قدرت او

غالب آن است که فرداش نبیند دیدار ۳۷

عبدالرحمن جامی که از نامداران اشعری مذهب است، در آخرین بخش *شواهد النبوة* بخش مستقلی در «عقوبات اهل اعتزال» گشوده است. ۳۸

شیخ محمود شبستری هم در ردّ مکتب اعتزال گفته است: چو اکمه بی نصیب از هر کمال است

کسی کو را طریق اعتزال است

هم‌چنین شیخ محمد لاهیجی در شرح این بیت شبستری می‌گوید: «معتزله طایفه‌ی بی‌اند که منسوب به اسلام‌اند و از اصول مذهب این جماعت یکی آن است که لقاء حق را منکرند و می‌گویند که در دنیا و آخرت، دیدن حق ممکن نیست». ۳۹

در این باب، یعنی استدلال بر معتزلی‌بودن فردوسی به استناد بیت «به بینندگان آفریننده را / نبینی، مرنجان دو بیننده را»، ایرادها و انتقادهای چندی وارد شده است. از جمله این که از یک سوی می‌گویند که اگرچه قابل رویت نبودن خداوند از این بیت فردوسی، کاملاً آشکار است، اما این اعتقاد منحصر به شیعه نیست و به عبارت دیگر اعتقاد به قابل رویت نبودن خداوند منحصر به شیعیان و حتا معتزلیان نیست. از سوی دیگر باید گفت که علاوه بر بحث رویت خدا، مباحث دیگری نیز در باب اصول اعتقادات در شاهنامه دیده می‌شود که از جهت کلامی به مکتب اشاعره نزدیک‌تر از مکتب معتزله است. این موارد، چنان که پروفیسور محمود شیرانی آن‌ها را طبقه‌بندی کرده است، عبارتند از:

۱- فردوسی در مسأله‌ی جبر و اختیار، درست مثل سعدی، اشعری مسلک است و به تقدیر و سرنوشت اعتقادی راسخ دارد؛ چنان که می‌گوید:

بدان که که لوح آفرید و قلم بزد بر همه بودنی‌ها رقم ۵۰
اما به عقیده‌ی ما باورداشت به قضا و قدر، منحصر به اشعریان نیست چنان که در دیوان اغلب شاعران شیعی مسلک هم ابیاتی به همین مضمون، یافت می‌شود و فلاسفه و متکلمان شیعه همه به لوح محفوظ و لوح محو و اثبات عقیده دارند.

۲- فردوسی در وجوب قاعده‌ی لطف حسن و قبح عقلی، عقاب بلابیان، لزوم رعایت مصالح و حکم در احکام شرعی اشعری مسلک است و برای نمونه در گرفتار شدن خالقان و شکست تورانیان می‌گوید:

یکی را بر آری و شاهی دهی

یکی را به دریا به ماهی دهی

نه با آنت مهر و نه با اینت کین

که به دان تویی ای جهان آفرین ۵۱
پاسخ به این قول، آن است که اولاً، این اشعار، ترجمه و تفسیر آیه‌ی قرآنی «توتی الملک من تشاه و تنزع الملک ممن تشاه» ۵۲ است و ثانیاً، مشابه این معانی در اشعار تمام شاعران شیعه نیز دیده می‌شود.

مطلق‌بودن زرتشتیان در خراسان قرن چهارم نیز موید مسلمان‌بودن فردوسی و زرتشتی‌نبودن او و خاندان اوست. همین اصل، عیناً در باب مذهب فردوسی نیز تسری دارد. به این توضیح که در طول تاریخ پس از اسلام، اکثریت مردم ایران تا قبل از صفویان، بر مذهب اهل سنت و جماعت یعنی از نظر اصول اعتقادات اشعری مذهب و از جهت فروع مذهب پیرو فقه شافعی بوده‌اند؛ النهایه، در شهرهای طوس و بیهق و حتا ری پیروان تشیع هم، قابل ملاحظه بوده‌اند و تقابل مذهبی حاکمان متسنن با دگراندیشان متشیع، نیز، امری مستند است یعنی سلطان محمود غزنوی، متسننی متعصب بود که به روایت تاریخ: «بسیار دارها بفرمود زدن... و به مقدار پنجاه خروار دفتر روافض و باطنیان و فلاسفه از سراهای ایشان بیرون آورد وزیر درخت‌های آویختگان بفرمود سوختن». ۴۰ به قول فرخی:

ای ملک گیتی، گیتی تراست

حکم تو بر هر چه تو گویی، رواست

ملک ری از قرمطیان بستدی

میل تو اکنون به منی و صفاست

دار فرو بردی، باری دویست

گفتی کاین در خور خوی شماست ۴۱

تبلیغ مذهب فردوسی در شاهنامه

مذهب هر صاحب اثری را به حکم «ان آثارنا تدلّ علینا» باید از آثار و تصنیف‌های او شناخت. مذهب فردوسی را نیز باید از ابیاتی که خود او در شاهکار جاودانی‌اش شاهنامه در خصوص علایق دینی و مذهبی خویش گفته است، دریافت؛ النهایه مشکل بزرگ پژوهشگران معاصر در این است که هنوز نسخه‌ی بی‌اشک از شاهنامه که به «حلال‌زادگی» آن بتوان قسم خورد، در دست نیست و بنابراین رأی مجتهدان و پژوهشگران همه در این مقوله ظنی و نه یقینی است.

۱- معتزلی‌بودن فردوسی

تعلق فردوسی از جهت اعتقادات و اصول عقاید دینی به مذهب «عدلیه» یا «معتزله» (در برابر مذهب اشعریان)، نه تنها در منابع رجالی و ادبی هم‌چون *چهار مقاله* ۴۲ به تصریح مذکور است بلکه در ابیات متعدد شاهنامه نیز نمایان است؛ چنان که در باب قابل رویت نبودن خداوند می‌گوید:

به بینندگان، آفریننده را
فخرالدین اسعد گرگانی نیز در آغاز منظومه‌ی ویس و رامین بر اساس همین عقیده‌ی معتزلیان گفته است:

نه بتواند مر او را چشم، دیدن نه اندیشه در او داند رسیدن ۴۳

این گفته‌های فردوسی و فخرالدین اسعد گرگانی نقطه‌ی مقابل عقیده‌ی اشاعره است؛ چنان که امام فخر رازی می‌گوید: «مذهب ما در این مسأله... آن است که... تمسک به ظواهر قرآن و اخبار در اثبات رویت کنیم. پس اگر خصم خواهد که تأویل کردن منع کنیم». ۴۵ باز بر همین اساس است که متأخران اهل سنت و جماعت می‌گویند: «جایز است عقلاً که الله تعالی به چشم‌ها دیده شود، چرا که موجود است و هر موجود جایز است که دیده شود، اما در دنیا به غیر از حضرت محمد مصطفی (ص) برای دیگری واقع نشده، آن هم در شب معراج... پس دیدار او تعالی برای مومنین - به اتفاق اهل سنت و جماعت - شرعاً واجب است... به قرآن عظیم‌الشان و احادیث شریفه و اجماع صحابه

پس فردوسی با ویژگی‌های فرهنگی‌اش به در زبان فارسی (نه عربی) در فضای فرهنگی خراسان آن روز به خلق شاهنامه پرداخته است. باید علی‌الاصول به معتزله و نه اشعریان تعلق داشته باشد.

۲- شیعی بودن فردوسی

مهم‌ترین سند تعلق مذهبی هر شاعر ایرانی، اشعار خود او در سرآغاز اثر آفرینشی اوست، اما در خصوص شاهکار فردوسی، با کمال تأسف باید گفت که:

یکم- ابیاتی که در ستایش پیامبر اسلام و جانشینان او در سرآغاز شاهنامه وجود دارد و بهترین سند شیعی یا سنی بودن خالق شاهنامه تواند بود، در نسخه‌های کهن شاهنامه متفاوت است؛^{۵۲} بلکه به گفته‌ی ملک‌الشعرای بهار، «شاهنامه به دست نویسندگان و خوانندگان، طوری دستکاری شده که به‌طور یقین و به قید سوگند، نمی‌توان چهار شعر یافت و گفت که از دست خوردن، تصحیفه تبدیل، مسخ، ادخال و حذف برکنار مانده است... ما نه شاهنامه‌ی درست داریم و نه فرهنگ لغات درست، و هرچه در این باره نشر شده مخلوط و فاسد است».^{۵۴}

دوم- حتا سرفصل‌های منثور هر نسخه از شاهنامه‌های کهن نیز به اقتضای اعتقادات دینی و علایق مذهبی کاتب و نسخه‌نویس از بقیه‌ی نسخه‌ها متفاوت است. برای نمونه ابیات آغازین شاهنامه در نسخه‌ی چاپ ژول مول پس از بسمله، «گفتار اندر ستایش خرد، گفتار در آفرینش عالم، گفتار در آفرینش مردم و گفتار در آفرینش آفتاب و ماه، با عنوان «ستایش پیغمبر صلی‌الله علیه»^{۵۵} کتابت شده است، اما در نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی فلورانس مورخ ۶۱۴ هـ. ق که اگر اصالت تاریخی آن مسلم شود، قدیمی‌ترین نسخه‌ی موجود شاهنامه است، ناسخ برای همه‌ی مضامین، بیش‌تر از هر نسخه‌ی معتبر دیگر شاهنامه، عنوان‌های تفصیلی اصلی و فرعی بر ساخته و از جمله عنوان همین ابیات معدود و محدود را به تفصیل «اندر ستایش پیغمبر ما محمد صلوٰت الله و سلامه علیه و ستایش چهار یار او رضوان‌الله علیهم»^{۵۶} ضبط کرده است. ناگفته پیداست که ضبط چنین عنوان‌های مفصل به یقین کار نسخه‌نویسان و کاتبان (نه کار خالق شاهنامه) است، اما چنین توضیحاتی در سرفصل‌های نسخه‌های مختلف شاهنامه از جهت احراز اصالت یا عدم اصالت اشعار آن بخش خالی از اهمیت نیست.

در این جا ما برای بررسی باورداشتهای مذهبی فردوسی، ابیات مورد نظر را از سرآغاز شاهنامه چاپ ژول مول Jules Mohl فرانسوی،^{۵۷} متن قرار داده و تفاوت‌های چهار مقاله‌ی عروضی سمرقندی (وفات ۵۶۰ هـ. ق) و شاهنامه‌ی نسخه‌ی فلورانس (ظاهراً مورخ ۶۱۴ هـ. ق) را در حاشیه می‌آوریم و برای تسهیل ارجاعات این مقاله اولاً، تمام ابیات را شماره‌گذاری کرده و عیناً نقل می‌کنیم و ثانیاً، ابیاتی را که در اصالت آن‌ها مطلقاً شبهه‌ی نیست، با حروف سیاه از ابیاتی که احتمال الحاقی بودن آن‌ها می‌رود، ممتاز می‌داریم:

۱- چه گفت آن خداوند تنزیل وحی^{۵۸}

خداوند امر و خداوند نهی

۲- که خورشید بعد از رسولان مه

- نتابید بر کس ز بوبکر به
 ۳- عمر کرد اسلام را آشکار^{۵۹}
 بیاراست گیتی چو باغ بهار:^{۶۰}
 ۴- پس از هر دوان بود عثمان گزین
 خداوند شرم و خداوند دین
 ۵- چهارم علی بود جفت بتول
 که او را به‌خوبی ستاید رسول^{۶۱}
 ۶- که من شهر علمم، علی‌ام در است^{۶۲}
 درست این سخن، قول پیغمبر است^{۶۳}
 ۷- گواهی دهم کاین سخن راز اوست^{۶۴}
 تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
 ۸- علی را چنین دان و دیگر همین^{۶۵}
 کز ایشان قوی شد به هرگونه دین
 ۹- نبی آفتاب و صحابان چو ماه^{۶۶}
 به هم بستن یک‌دگر راست راه
 ۱۰- منم بنده‌ی اهل بیت نبی
 ستاینده‌ی خاک پاک وصی^{۶۷}
 ۱۱- ابا دیگران مرا کار نیست
 جز این مرا راه گفتار نیست^{۶۸}
 ۱۲- حکیم این جهان را چو دریا نهاد^{۶۹}
 برانگیخته موج از او تندباد
 ۱۳- چو هفتاد کشتی بر او ساخته^{۷۰}
 همه بادبان‌ها برافراخته



از سرایش شاهنامه، به وقت تجدیدنظر در آن،^{۸۴} به هنگامی که به‌ناچار در شصت و پنج سالگی خود در صدد هدیه کردن این کتاب به سلطان محمود غزنوی برآمده و هم در آغاز کتاب و هم در بخش پادشاهی کیخسرو به مدح سلطان محمود غزنوی ناگزیر شده، این ابیات را در ستایش سه خلیفه‌ی اول به‌منظور رعایت تعصبات مذهبی سلطان وقت بر سرآغاز شاهنامه افزوده باشد. این احتمال را به ظاهر نخستین بار قاضی نورالله شوشتری ذیل شرح حال فردوسی داده و نوشته است که فردوسی «افتتاح شاهنامه در طوس به‌نام نبی و علی کرده و بعد از آن خواسته که آن را به سلطان محمود بگذراند نام او را الحاق نموده و از این‌جا می‌توان دانست که در اصل کتاب شاهنامه نام خلفای ثلاثه نبوده و بعد از اراده‌ی عرض آن بر سلطان چند بیتی که در بعضی از نسخ مشتمل بر مدح ایشان مذکور است از روی تقیه و خوش‌آمد سلطان و اصحاب او ملحق ساخته اند و آن که فردوسی در اوایل نصف دوم از کتاب شاهنامه دو سه بیت در اظهار ارتباط خود به سلطان محمود آورده، منافات ندارد به آن که افتتاح کتاب شاهنامه در طوس شده باشد، چه می‌تواند بود که آن نیز مانند ابیاتی که در صدر کتاب در مدح سلطان و دیگران آورده ملحق باشد».^{۸۵}

ب- احتمال دوم آن که ابیات ۲ تا ۵ (چهار بیت درباره‌ی خلفای ثلاثه) هم، هم‌چون هزاران بیت الحاقی دیگر از سوی شاعران، نقالان و ناسخان سنی مذهب به متن اصلی افزوده شده باشد. چنان که همین الحاقات فراوان باعث شده است که استاد مجتبی مینوی، شاهنامه‌های موجود را «حرام‌زاده» بخواند. برای نمونه شاعران و نقالان شیعی مذهب چنین ابیات سستی را به ابیات موجود در سرآغاز شاهنامه‌ی فردوسی افزوده و از زبان خالق شاهنامه گفته‌اند:

خود آن روز نامم به گیتی مباد
که من نام حیدر ندارم به یاد
زمانه زبون گشتی و روزگار
که حیدر زدی دست بر نوالفقار
نیامد به گیتی چو حیدر سوار
که دین‌دار عالم بدان نامدار
جهان‌آفرین تا جهان آفرید
دلیری چو حیدر نیامد پدید^{۸۶}

احتمال نخست از این جهت تضعیف می‌شود که در ابیات اصیل شاهنامه در تمثیل جهان به دریا و کشتی نجات‌بودن و وصی که خلاف اعتقاد سلطان محمود بوده است، تصرفی نشده است. اگرچه ابیات ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۵ و ۲۶ هم به احتمال قریب به یقین از سوی شاعران، نقالان و ناسخان شیعی مذهب به متن افزوده شده است. قدر متیقن آن است که ابیات ۱، ۶، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸ و ۲۹ اصیل و غیرالحاقی است و همین ابیات، تضاد اعتقاد سراینده‌ی شاهنامه را با اعتقادات سلطان محمود غزنوی به‌خوبی نشان می‌دهد. اما آن‌چه الحاق ابیات ۲ تا ۵ را از سوی شخص فردوسی تأیید می‌کند، آن است که وقتی فردوسی در آغاز شاهنامه ابیاتی به‌نام سلطان محمود افزوده و نیز در بخش دیگر شاهنامه قبل از گزارش جنگ بزرگ کیخسرو و با افراسیاب ده‌ها بیت «اندر ستایش سلطان محمود» ساخته باشد^{۸۷} استبعادی ندارد که چهار بیت دیگر را هم از باب تقیه در ستایش سه خلیفه‌ی اول خود به‌هنگام تجدیدنظر در اثر خود، برای جلب رضایت محمود غزنوی، به متن اصلی بیفزاید.

- ۱۴- یکی پهن کشتی به‌سان عروس^{۷۱}
- بیاراسته هم‌چو چشم خروس^{۷۲}
- ۱۵- محمد بدو اندرون با علی^{۷۳}
- همان اهل بیت نبی و وصی^{۷۴}
- ۱۶- خردمند کز دور دریا بدید
کرانه نه پیدا و بن ناپدید
- ۱۷- بدائست کو موج خواهد زدن
کس از غرقه بیرون نخواهد شدن
- ۱۸- به‌دل گفت اگر با نبی و وصی
شوم غرقه دارم دو یار وفی
- ۱۹- همانا که باشد مزا دستگیر
خداوند تاج و لوا و سریر
- ۲۰- خداوند جوی و می و انگبین^{۷۵}
- همان چشمه‌ی شیر و ماء معین
- ۲۱- اگر چشم داری به‌دیگر سرای^{۷۶}
- به نزد نبی و وصی گیر جای^{۷۷}
- ۲۲- گرت زین بد آید، گناه من است
چنین است آیین و راه من است^{۷۸}
- ۲۳- بر این زادم و هم بر این بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم
- ۲۴- دل‌ات گر به راه خطا مایل است
ترا دشمن اندر جهان خود دل است^{۷۹}
- ۲۵- نباشد جز از بی‌پدر دشمنش
که یزدان به آتش بسوزد تنش^{۸۰}
- ۲۶- هر آن‌کس که در دلش بغض علی‌ست
از او زارتر در جهان زار کیست^{۸۱}
- ۲۷- نگر تا نداری به بازی جهان^{۸۲}
- نه برگردی از نیک‌پی هم‌رهان
- ۲۸- همه نیک‌ات باید آغاز کرد
چو با نیک‌نامان بوی هم نورد
- ۲۹- از این در همی چند راتم همی
همانا گرانش ندانم همی^{۸۳}

ابیات الحاقی بودن

اکثر ابیات تعصب‌آمیز مذهبی

از مطالعه‌ی اشعار بالا چنین به‌نظر می‌رسد که محتوای ابیات ۲ تا ۵ که به سلسله مراتبی سنوی به ذکر خلیفگان راشدین می‌پردازد و نیز بیت ۹ که به سیاق اعتقادات اهل سنت و جماعت به صحابه اختصاص دارد، با بقیه‌ی ابیات یاد شده در بالا (بویژه ابیات ۷، ۱۲ تا ۱۵ و ۲۱ و ۲۳ که همه اصیل‌اند) کاملاً ناسازگار است. یعنی قائل ابیات ۶، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸ و ۲۹ - چه رسد به گوینده‌ی بیت ۱۱: «آیا دیگران مرا کار نیست» - نمی‌تواند گوینده‌ی ابیات ۲ تا ۵ باشد. بنابراین به حکم تناقض و تعارض محتوایی، باید نتیجه گرفت که ابیات ناهمگن ۲ تا ۵ بعدها به اشعار اصلی شاهنامه اضافه شده است. البته، در این باب دو احتمال می‌رود:

الف - احتمال اول این است که شخص فردوسی چندین سال پس



با حفظ مراتب یاد شده در بالا، دلایل و شواهدی که در تائید الحاقی بودن ابیات ۲ تا ۵ (چهار بیت مربوط به سه خلیفه‌ی اول) به ذهن صاحب این قلم می‌رسد، به شرح زیر قابل گزارش است:

یکم- بیت ۱ نمی‌تواند مقدمه‌ی ابیات ۲ تا ۵ باشد. در مثل بیت ۴ (پس از هر دوان بود عثمان گزین) که گزارش یک واقعه‌ی تاریخی است، نمی‌تواند جزء بیت ۱ (چه گفت آن خداوند تنزیل وحی) باشد. به عبارت دیگر، میان بیت ۱ با ابیات ۲ تا ۵ پیوندی وجود ندارد و الحاقی بودن ابیات ۲ تا ۵ مسلم است.

دوم- به عکس، بیت ۶ (که من شهر علمم علی‌ام در است) درست و آسان می‌تواند (با نادیده گرفتن ابیات ۲ تا ۵) پاسخ بیت ۱ (چه گفت آن خداوند تنزیل وحی) باشد.

سوم- از نظر دستوری و نحوی واژه‌ی «که» در اول بیت ۶ با بودن ابیات ۲ تا ۵، نادرست است. لذا مسلم می‌نماید که ابیات ۲ تا ۵ الحاقی است و فردوسی در شاهنامه باید چنین گفته باشد:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علی‌ام در است

درست این سخن، گفت پیغمبر است
چهارم- منطوق بیت ۶ از ابیات یاد شده در بالا، ترجمه‌ی حدیث نبوی «انا مدینه العلم و علی بابها» (من شهر دانش‌ام و علی در ورود به آن شهر است)، از ادله‌ی شیعه بر افضلیت امام علی است. از سوی دیگر، از جهت محتوایی، این حدیث «مدینه‌العلم» با حدیث «سفینه» پیوند ندارد و بلافاصله پس از بیت ۶ و ۸ باید به بیت ۱۲ و تمثیل دریا و کشتی برسد، هر چند در بعضی نسخه‌ها این سه بیت الحاقی (از هجونا‌مه‌ی محمود غزنوی) را نیز می‌توان دید:

مرا غمز کردند کاین پر سخن

به نعت نبی و وصی شد کهن

چو من از محمد حکایت کنم

چو محمود را صد حمایت کنم

منم بنده‌ی هر دو تا رستخیز

اگر شه کند پیکرم ریزریز

پنجم- تصریح به بندگی خاندان پیامبر در مصرع اول بیت ۱۰

(منم بنده‌ی اهل بیت نبی) مؤید تشیع گوینده، اما به احتمال قوی الحاقی است.

ششم- تصریح به «وصی» بودن امام علی برای پیامبر در مصرع

دوم ۱۵: «همان اهل بیت نبی و وصی» و مصرع دوم بیت ۲۱: «به

نزد نبی و وصی گیر جای» مؤید تشیع فردوسی بلکه به دلایل کلامی

و اعتقادی (تأکید امامیه بر عصمت امام و لزوم صدور نص بر امامت

هر امام لاحق از سوی امام سابق) بهترین و قوی‌ترین شاهد بر دوازده

امامی بودن فردوسی است. زیرا این مفهوم مختص شیعیان دوازده

امامی است و مثلاً زیدیه به عصمت امام یا لزوم نص برای نصب امام

لاحق از سوی امام سابق قائل نیستند. در حالی که حدیث نبوی «ان

علیا وصیی و خلیفتی» (علی، وصی و جانشین من است) ۸۹ در منابع

روایی شیعیان دوازده امامی آمده است. تعبیر «وصی» در مصرع دوم

بیت ۱۰: «ستاینده‌ی خاک پای وصی» تکرار شده است ولی به

احتمال قوی این بیت الحاقی است.

لیکن ابیات ۱۵ و ۲۱ اصیل است. تکرار این تعبیر خاص شیعیان

دوازده امامی برای امام علی که در آثار منظوم و منثور عالمان و شاعران شیعی مذهب به پارسی و تازی معهود استه بهترین سند دوازده امامی بودن فردوسی است؛ زیرا، به حقیقت، فردوسی با به کارگرفتن این اصطلاح ویژه، برخلافت بلافضل و جانشینی انحصاری امام علی بعد از پیامبر تأکید می‌کند.

هفتم- اشاره‌ی فردوسی در ابیات ۱۲ تا ۱۸ به حدیث «مثل اهل بیته مثل سفینه نوح، من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق» (مثل خاندان من مثل کشتی نوح است، هر که بر آن سوار شد، نجات یافت و هر که به آن در نیامد غرق شد) ۹۰ مؤید اعتقادات شیعی دوازده امامی است؛ در حالی که مولانا جلال‌الدین محمد بلخی همین مضمون را در حق «اصحاب» (نه اهل بیت) پیامبر صادق دانسته و گفته است:

بهر این فرمود پیغمبر که من

هم‌چو کشتی‌ام به توفان زمن

من و اصحاب‌ایم چون کشتی نوح

هر که دست اندر زند باید فتوح

چون که با مایی تو دور از زشتی

روز و شب سیاری و در کشتی

در پناه جان جان بخشی قوی

خفته اندر کشتی وره می‌روی ۹۱

هشتم- به احتمال قریب به یقین ابیات ۲۵ و ۲۶ غیراصیل و الحاقی یعنی نتیجه‌ی جنگ و نزاع زبانی و قلمی میان زبان‌آوران و گویندگان و نویسندگان سنی (به اصطلاح مخالفان: خارجی / ناصبی) و شیعی (به اصطلاح مخالفان: رافضی / غالی) است. چه این مضمون ناموزون می‌گوید که هر کس امام علی را دشمن بدارد، ناپاک‌زاده بلکه بی‌پدر! است. این گونه تعبیرهای ناروا متعلق به غلات پرخاشگر و نامهذب و افراطی مسلمانان ماجراجوی نامودب (و نه شیعیان اصولی و مکتبی هم‌چون حکیم ابوالقاسم فردوسی) است. آن چه شیعیان، بر آن‌اند افضلیت امام علی است و گرنه به گفته‌ی قزوینی رازی این گونه اظهارنظرها «نه مذهب علمای شیعه است، بلکه اوباش و عوام... بر طریق مزاج» ۹۲ چنین مطاعنی را بر زبان جاری کرده‌اند. آن چه در



متون کهن شیعه آمده است: این است که پیامبر اکرم نیز دشمنان علی را نفرین کرده و فرموده است: من كنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من اخذله و انصر من نصره. ۹۲ لذا با قبول این واقعیت که اولاً، فردوسی غالی نیست و ثانیاً، این که فردوسی به فرض تشییع، در خراسان در اقلیت و در سخن مجبور به رعایت جو غالب حاکم بوده و ثالثاً، در پایان عمر شاهنامه را به سلطان محمود غزنوی و برادرش امیر نصر حاکم نیشابور به قصد اخذ صله عرضه داشته است و این هر دو فرمانروایانی متسنن بوده‌اند، معقول نمی‌نماید که فردوسی چنین ابیاتی را در آغاز شاهنامه گفته باشد.

پس مضامین تند و دشنام‌آمیزی هم‌چون ابیات ۲۵ و ۲۶ به حقیقت پاسخ ابیاتی است که بعضی کاتبان بعدی به شاهنامه افزوده‌اند و طی آن‌ها شیعیان افراطی را به‌عنوان «رافضی» - در کنار ناصیبیان تفریطی به‌عنوان «خوارج» - لمن و نفرین کرده‌اند؛ مثل آن چه فضائل خوانان و نقالان سنی نشان به هنگام «شاهنامه خوانی» می‌خوانده‌اند:

کرانه بگیری ز بغض صحاب
که هستند هم‌چون نجوم و سحاب
تو بر خارجی لعنتی کن مدام
ابر رافضی هم‌چنین کن دوام
ابوبکر و حیدر چو بر کوثرند
کجا خارجی رافضی در خوردند
تو سنی بزى تا بود هر دو دوست
ره رستگاری از این است و اوست
پس بیت ۲۵ در متن شاهنامه چاپ ژول مول به یقین پاسخ اشعاری هم‌چون مصرع دوم بیت ۲ در متن ناپخته‌ی یاد شده‌ی بالاست و لاغیر؛ و گرنه شیعیان دوازده امامی قرن پنجم که فردوسی نیز در قول و عمل در زمره‌ی ایشان بوده است، مانند زیدیه در حق صحابه به احترام سخن می‌گفته‌اند، هم‌چون قوامی رازی در قرن ششم که گفته است:

خلافی نکردی علی با عمر
تواند میانه تعصب میار
* * *
تعصبی که کنون هست در میانه‌ی ما
نبود هرگز در عهد احمد مختار
تو مهر یاران با اهل بیت دار به هم
که بوده‌اند نبی و عتیق در یک غار
میر تو تهمت شتم صحابه بر شیعت

مگسوی چیزی کت واجب آید استغفار
نهم- به فرض الحاقی بودن بیت ۸، در قرائت مصرع اول بیت ۸ دست کم این حق برای خواننده‌ی بی‌غرض وجود دارد که مصرع «علی را چنین گفت و دیگر همین» را چنان بخواند و معنی کند که پیامبر تنها امام علی را «شهر علم» خویش خوانده است و لاغیر. به این تقریر، در این مصرع نیز فردوسی به افضلیت امام علی تصریح دارد و بنابر این قرائت، واژه‌ی «ایشان» در مصرع دوم این بیت، به‌گفته‌ی حدیث انا مدینه‌العلم (پیامبر) و موصوف او (امام علی) انحصار دارد. لیکن در قرائت دیگر این مصرع که از جمله در نسخه‌ی ژول مول ضبط شده است: «علی را چنین دان و دیگر همین»، البته می‌توان

واژه‌ی «دیگر» را به مفهوم دیگران خوانده و آن را ناظر به دیگر خلیفگان راشدین تفسیر کرد و این کاری است که اهل سنت و جماعت کرده‌اند و بر همین قیاس واژه‌ی «ایشان» را نیز در مصرع دوم به هر چهار خلیفه راجع دانسته‌اند؛ اما بی‌هیچ غرضی باید گفت که این تفسیر موسع با بیت اخیر که پس از حدیث «انا مدینه‌العلم و علی بابها» آمده است، نمی‌سازد.

دهم- در بیت ۲، واژه‌های عربی «بعد» و «رسولان» با زبان شاهنامه هماهنگ نیست و مخصوصاً واژه‌ی «بعد» در جایی دیگر در شاهنامه به کار نرفته است. ۹۳ مضمون این بیت هم ترجمه‌ی حدیث «ما طلعت الشمس علی احد بعد النبیین افضل من ابی بکر» است که به قول قاضی نورالله شوشتری، «اولیای ابوبکر از زبان حضرت رسالت (ص) جهت او وضع کرده‌اند». ۹۵

یازدهم- اگرچه ابیات ۲ تا ۵ هم در نسخه‌ی فلورانس مورخ ۶۱۴ ق که علی‌العجاله اگر اصالت آن احراز شود، قدیمی‌ترین نسخه‌هاست و هم در نسخه‌ی لندن مورخ ۶۷۵ وجود دارد، اما در بعضی نسخه‌ها از جمله نسخه‌ی خطی موجود در قاهره ۷۴۱ ق وجود ندارد. ۹۶

دوازدهم- فردوسی در بخش نهایی شاهنامه، در داستان تاختن سعد و قاص به ایران به‌دستور عمر خطاب، از خلیفه‌ی دوم با نهایت سادگی یاد می‌کند و می‌گوید:

عمر، سعد وقاص را با سپاه فرستاد تا جنگ جوید ز شاه ۹۷
در حالی که اگر فردوسی هم اهل سنت بود، همانند دیگر شاعران متسنن به‌هنگام یادکردن از ابوبکر و عمر به لونی دیگر سخن می‌گفت؛ چنان‌که سعدی یک جای از عمر به‌عنوان «سالار عادل» ۹۸ یاد کرده و در جای دیگر - در مدح ابوبکر سعد زنگی - گفته است:

جهانبان و دین پرور و دادگر
نیاید چو «بویکر» [ابوبکر زنگی!] بعد از عمر ۹۹
و نیز مولوی در دفتر دوم مثنوی گفته است:
چون ابوبکر آیت توفیق شد
با چنان شه، صاحب و صدیق شد ۱۰۰
و هم در دفتر ششم گفته است:
مر ابوبکر تقی را گو بیین

شد ز صدیقی امیر الموحسین ۱۰۱
اما به عکس، فردوسی هنگامی که نامه‌ی رستم فرخزاد را به برادرش باز می‌گوید، پیش‌بینی رستم را از آینده‌ی ایران پس از حمله‌ی عرب با امانت‌داری کامل بر اساس منابع مورد استناد خود چنین یاد می‌کند:

چو با تخت منبر برابر شود
همه نام بوبکر و عمر شود
تبه گردد این رنج‌های دراز
شود ناسزا شاه گردن فرار
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر
ز اختر همه تازیان راست بهر...

زبان کسان از پی سود خویش
بجویند و دین اندر آرند پیش...
بریزند خون از پی خواسته
شود روزگار مهان کاسته ۱۰۲
مصرع دوم بیت اول در این ابیات قابل دو تفسیر است. یکی آن که

در پی سقوط ساسانیان، نام و نشان پادشاهان ساسانی از اعتبار می‌افتد و به‌جای آن، خطبه به‌نام ابوبکر و عمر خوانده می‌شود. تفسیر دوم، آن است که پس از فتح ایران، مردم نام فرزندان خود را ابوبکر و عمر خواهند گذاشت. اگر تفسیر دوم درست باشد احساسات متشیعانه‌ی سراینده‌ی این بیت قابل فهم‌تر می‌شود، بلکه یادآور قصه‌ی «ابوبکر سبزواری» خواهد بود که درباره‌ی آن مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در مثنوی می‌گوید:

تو مجو بوبکر اندر سبزواری

یا کلوخ خشک اندر چوپیار
سیزدهم- با این که اکنون مسلم است که مثنوی یوسف و زلیخایی که در گذشته به غلط به فردوسی منتسب می‌کردند، سروده‌ی شاعری متوسط متخلص به «شمسی» برای طغان شاه (برادر ملکشاه سلجوقی) در حدود ۴۷۶ ق است از دیرباز یکی از دلائل عدم تعلق مثنوی یوسف و زلیخا را به فردوسی آن دانسته‌اند که «گوینده‌ی یوسف و زلیخا، خلفای راشدین را یکسان می‌نگرد و هرگز خود را مانند فردوسی «خاک پی حیدر» نمی‌داند».^{۱۰۲}

چهاردهم- در ترجمه‌ی عربی شاهنامه به دست قوام‌الدین ابوالبراهیم فتح بن بنداری اصفهانی (۵۸۶-۶۴۳) که ساخته‌ی سال‌های میان ۶۱۵ و ۶۲۴ ق. است، اکثر ابیات مهم سرآغاز شاهنامه که دال بر تشیع سراینده‌ی آن است، از فارسی به عربی ترجمه شده و این نیز خود دلیلی دیگر بر اصالت این قسمت از شاهنامه تواند بود، چرا که می‌رساند که قبل از هجوم مغول هم این ابیات متشیعانه در نسخه‌های شاهنامه که مرجع این ترجمه بوده است وجود داشته است. به‌علاوه، در ترجمه‌ی بُنداری از شاهنامه که در دمشق برای اتحاف به یکی از پادشاهان سلسله‌ی ایوبی (عیسی بن سیف‌الدین بن ملک ایوب) حاکم دمشق صورت گرفته است^{۱۰۳} مدایح محمود وجود ندارد، لذا می‌توان احتمال داد که منبع ترجمه نسخه‌ی از شاهنامه بوده است که الحاقات بعدی (از جمله مناقب خلفای سه‌گانه و مدایح محمود) را فاقد است و چون علی‌المجاله متن فارسی قدیمی‌تری از این منبع نداریم، در تصحیح انتقادی و داوری در باب الحاقات شاهنامه مفید است.

پانزدهم- فردوسی در خاتمه‌ی داستان سیاوش می‌گوید:

همی خواهم از روشن کردگار
که چندان زمان یابم از روزگار
کزین نامه‌ی نامور باستان
به گیتی بمانم یکی داستان
که هر کس که اندر سخن داد داد
از او جز به نیکی نگیرند یاد
بلان گیتی‌ام نیز خواهش‌گر است
که با ذوالفقار است و با منبر است

منم بنده‌ی اهل بیت نبی
سرافکنده بر خاک پای وصی^{۱۰۵}
معنی این ابیات آن است که فردوسی از خوانند می‌خواهد که به او طول عمر کافی بدهد تا بتواند در این بقیت عمر کار نظم شاهنامه را به پایان برساند تا در این کار در «این گیتی» (این دنیا) مایه‌ی نیک‌نامی و زنده‌یادی او شود. اما در «آن گیتی» (آخرت) هم کسی شفیع (خواهشگر) اوست که دارنده‌ی ذوالفقار و منبر است.

شانزدهم- فردوسی هم‌چنین در پایان داستان نوشزاد می‌گوید:

اگر در دلت هیچ مهر علی‌ست
تو را جدّ شبر به خواهش‌گری‌ست
به مینو بلو رسته گردیم و بس
در رستگاری جز او نیست کس
اگر در دلت زو بود هیچ ربیع

بدان کو بهشت از تو دارد دریغ^{۱۰۶}
هفدهم- در مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بایسنجری هم آمده است که: «عدم التفات و قلت مبالات فردوسی با وزیر [خواجه حسن -میمندی] جهت آن بود که فردوسی تشییعی داشت، و وزیر از غلات نواصب و مشاهیر خوارج بود... و جمعی از حساد... فردوسی... را به فلسفه و رفض و اعتزال... نسبت کردند...»

بنابراین، براساس این ملاحظات هفده‌گانه و با عنایت به «روح شاهنامه»، با اطمینان خاطر نسبی می‌توان گفت که همانا چهارچوبه‌ی اعتقادی فردوسی، مذهب شیعه است. فردوسی، به احتمال قوی، شیعه‌ی زیدی هم نیست، چون زیدیه ابوبکر و عمر را در مقام خلفای راشدین حرمت می‌نهند و تنها در باب عثمان توقف دارند. چنان‌که زید بن علی بن الحسین (شهادت ۱۲۲ ق) در کوفه به‌رغم تمایل شیعیان کوفه از بدگویی نسبت به شیخین (دو خلیفه‌ی اول) به‌عنوان غاصب حق امام علی، تلبی کرد و به ایشان که خواهان سب شیخین بودند، «رفضتمونی» گفت. در حالی که فردوسی، در تمثیل «حکیم این جهان را چو دریا نهاد»، به استناد «سفینه‌النجاه» بودن اهل بیت خلیفگان سه‌گانه را در آن کشتی نجات جای نلاده است. پس فردوسی به احتمال قوی شیعی‌ست، اما شیعه‌ی زیدی نیست، چون اگر ابیات که در ستایش خلفای راشدین است، الحاقی ندانیم، از عثمان نیز به نیکی یاد کرده است، و اگر آن ابیات را الحاقی بدانیم باید گفت که فردوسی به احتمال قریب به یقین یا شیعه‌ی اسماعیلی (هفت امامی) یا اثنا عشری (دوازده امامی) بوده است. شواهد و مؤیدات بر شیعی دوازده امامی بودن فردوسی افزون بر ملاحظات فوق به شرح زیر قابل گزارش است:

الف- دلائل نقلی

بسیاری از متون نوشتاری بر شیعی بودن فردوسی به تصریح یا



حافظ

۱- نظامی عروضی سمرقندی (وفات حدود ۵۶۰) در چهارمقاله (تالیف حدود ۵۵۰) تصریح دارد که:

اولاً، محمود غزنوی، از صله‌ی فردوسی به دلیل «رفض» و «اعتزال» او - و به خصوص تمثیل دریا و هفتاد کشتی و کشتی میانه (حدیث سفینه) - بکاست. چه مشاوران سلطان صله‌ی فردوسی را به «پنجاه هزار درم» کاستند و گفتند که: «این خود بسیار باشد که او مردی رافضی‌ست و معتزلی مذهب» و این بیت بر اعتزال او دلیل کند که او گفت: «به بینندگان آفریننده را...» و بر رفض او، این بیت‌ها دلیل است که او گفت: «خردمند، گیتی چو دریا نهاد»... «یقین دان که خاک پی خیدرم» و سلطان محمود، مردی متعصب بود، این تخلیط در او بگرفت و مسموع افتاد.^{۱۰۷}

ثانیاً، نظامی عروضی سمرقندی روایت می‌کند که یکی از مذکران متعصب طابریان طوس، مانع به خاک سپردن فردوسی در گورستان شهر شد و او را رافضی خواند. عین عبارت چهارمقاله این است:

«جنازه‌ی فردوسی به دروازه‌ی رزان بیرون همی بردند. در آن حال، مذکری بود در طبران [طابریان] تعصب کرد و گفت: «من رها نکنم تا جنازه‌ی او در گورستان مسلمانان برند، که او رافضی بود». و هر چند مردمان بگفتند، با آن دانشمند در نگرفت. درون دروازه، باغی بود و ملک فردوسی، او را در آن باغ دفن کردند. امروز هم در آن جاست و من در سنه عشر و خمس ماه آن خاک را زیارت کردم».^{۱۰۸}

ناگفته نماند که بعضی این متذکر متعصب را شیخ ابوالقاسم کرکائی (کوراکنی) طوسی (۳۸۰-۴۶۹ق) - از تربیت شدگان شیخ ابوعلی فارمدی و شیخ ابوبکر نساج - گمان برده‌اند.^{۱۰۹} اما تحقیقات متاخران مهر بطلان بر این اتهام می‌زند.^{۱۱۰}

ثالثاً، نظامی عروضی سمرقندی می‌گوید که اسپهبد شهریار - از شاهزادگان آل باوند - خطاب به فردوسی گفته است که: «تو مرد شیعی»^{۱۱۱}

بنابراین اتهام «شیعی» و «رافضی» بودن فردوسی از همان نخستین منابع مکتوب شرح حال او نیک آشکار است؛ نهایتاً به فرض اعتماد بر روایت نظامی عروضی معلوم نیست که آیا مقصود از رافضه و شیعه در آن عصر شیعیان زیدی بوده‌اند یا شیعیان دوازده امامی؟ در بعضی متون ملل و نحل، رافضه را به زیدیه اختصاص داده‌اند، اما در اکثر متون عربی و فارسی متعلق به قرن پنجم و ششم از جمله دلایل النبوة قاضی عبدالجبار معتزلی (وفات ۴۱۵) از معاصران شیخ مفید که مباحثه‌ی میان آن دو مشهور است^{۱۱۲} و نیز در کتاب بعض فضائح الروافض که در ربیع‌الاول ۵۵۶ به دست عبدالجلیل قزوینی رازی رسیده و او کتاب خود النقص را در جواب آن نوشته است، واژه‌ی روافض برای شیعیان دوازده امامی به کار رفته است. عزیزالدین نسفی نیز، سابقه‌ی «روافض» را بلافاصله به زمان ارتحال پیامبر و خودداری طرفداران امام علی از بیعت با ابوبکر - و نه به قیام زید و تابی او از طعن شیخین - می‌رساند و می‌گوید: «آن روز که محمد (ص) از دار دنیا به دار بقا رفت، از صحابه چهل هزار کس... جمله با ابوبکر بیعت کردند، مگر هشتده [۱۸] کس... علی و هفتده [۱۷] کس دیگر. پس صحابه این هفتده [۱۷] کس را گفتند، رضونا... بدین سبب لقب ایشان «روافض» آمد.»^{۱۱۳} بنابراین واژه‌ی «روافض» اختصاص و

انصرافی به زیدیه ندارد و با خیال آسوده می‌توان گفت مقصود نظامی عروضی سمرقندی از رافضی بودن فردوسی، شیعی امامی بودن او نیز می‌تواند باشد.

۲- عبدالجلیل قزوینی رازی در النقص (تالیف حدود ۵۶۰) تصریح دارد که فردوسی از شاعران شیعی مذهب است.^{۱۱۴} این مولف دانشمند شیعی - در مقام پاسخ‌گویی به تهمت مولف کتاب بعض فضائح الروافض که گفته است: «در همه‌ی جهان، هرگز رافضی نبوده است که او را در دین و دولت قدری یا قدمی یا جاهی یا منزلتی یا حرمتی یا نامی بوده باشد»^{۱۱۵} ناموران شیعی مذهب را در طول تاریخ از عالمان دینی، مفسران، زاهدان، واعظان، پادشاهان و جهانپانان، وزیران و دیوانیان، خواجهگان و ریسان، سادات و متمکنان و سرانجام «شعراء متقدمان که بی‌شبهت شیعی معتقد و مستبصر بوده‌اند و از متاخران از تازیان و پارسیان»^{۱۱۶} یکان‌یکان برشمرده و در بخش اخیر نوشته است:

«اما از شعرا فارسیان که شاعی و معتقد بوده‌اند و متعصب هم، اشاراتی برود به بعضی: اولاً، فردوسی طوسی، شاعی بوده است و در شاهنامه چند موضع به اعتقاد خود اشارت کرده است».^{۱۱۷}

در این جا باید توضیح داد که واژه‌ی «شاعی» در قرن پنجم و ششم منحصرأ به معنای شیعی به کار می‌رفته است، چنان‌که نه تنها مولف النقص در قرن ششم سرتاسر کتاب واژه‌ی شاعی را به همین معنی به کار گرفته است، بلکه قبل از او نیز ابوریحان بیرون در التفهیم و بسیاری از شاعران سنی (مانند منوچهری دامغانی) و شیعی (مانند ناصر خسرو) این واژه را به معنی شیعه به کار برده‌اند: از جمله ناصر خسرو که شیعی اسماعیلی‌ست؛ با اشاره به حدیث «انا مدینة العلم و علی بابها» می‌گوید:

روی نیاری به سوی شهر علم

گویی مسکنت به وادستی

ز آب خرد گر خیرستی ترا

میل توی مذهب شاعیستی^{۱۱۸}

التهایه قول به شاعی یا شیعی بودن فردوسی، منصرف به دوازده امامی بودن او نمی‌شود، چرا که اولاً، «سمیت الشیعة، شیعة لمشایعهم علی بن ابی طالب (ع)»^{۱۱۹} و البته این انحصار به شیعه‌ی دوازده امامی ندارد، بلکه شامل زیدیه و اسماعیلیه و دیگر فرقه‌های شیعه نیز می‌شود؛ ثانیاً، در شاهد مثال یاد شده در بالا ناصر خسرو که خود شیعی اسماعیلی هفت امامی‌ست مذهب خویش را مذهب شاعی می‌شناساند.

۳- عطار نیشابوری (وفات ۶۱۸) در اسرارنامه^{۱۲۰} همان داستان نظامی عروضی سمرقندی را درباره‌ی مانع شدن شیخ ابوالقاسم طوسی از دفن فردوسی در گورستان مسلمانان تکرار کرده است:

شنودم من که فردوسی طوسی

که کرد او در حکایت بی‌فسوسی

به آخر چون رسیدش دم به آخر

ابوالقاسم که بُد شیخ اکابر

چنین گفت او که فردوسی، بسی گفت

همه در حق گیری، ناکسی، گفت

به مدح گبرکان عمری به‌سر بُرد

چو وقت مردن آمد بی‌خبر مرد

نمازم بر چنین شاعر روا نیست ۱۲۱
احتمال بسیار می‌رود که گزارش عطار نیشابوری به استناد منبعی مستقل از چهار مقاله‌ی نظامی عروضی سمرقندی باشد، به اختصاص که عطار در گزارش خویش اطلاعات بیش‌تری در این خصوص به خواننده می‌دهد و از جمله علاوه بر ذکر نام مذکر طابریان «شیخ ابوالقاسم» می‌گوید که این شیخ ابوالقاسم مذکر، فردوسی را در عالم خواب دید که به‌رغم «مدح گبرکان» در بهشت جاوید جای دارد و به او در قیامت چنین خطاب آمده است:

خطاب آمد که: ای فردوسی پیر

اگر راندت ز پیش، آن طوسی پیر

پذیرفتم منت تا خوش بختی

بدان یک بیت توحیدم که گفتی

املی در نفاثس الفنون یک بیت شعری را که خدا بدان فردوسی را آمرزیده است، این بیت دانسته است:

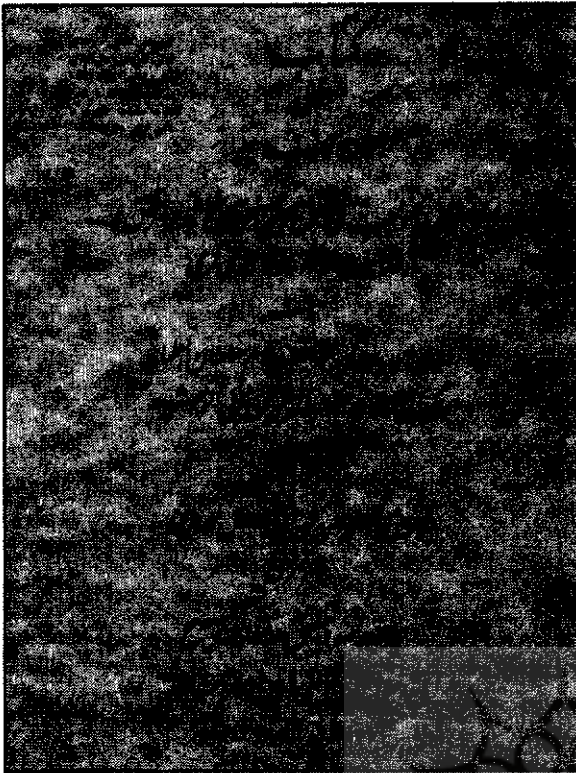
جهان را بلندی و پستی تویی

ندانم چه ای؟ هر چه هستی تویی

به هر روی، عطار نیشابوری که مثل هر خراسانی فرهیخته‌ی دیگر در عصر خود هم با شاهنامه و مضامین آن و هم با شرح حال فردوسی به‌عنوان بزرگ‌ترین شاعر خراسانی همه‌ی اعصار آشنا بوده است، لابد براساس روایات شفاهی و کتبی متعدد دیگری (که منحصر به چهارمقاله نبوده است) بر وقوع این داستان را تایید کرده است و با اطلاعی که ما از سرشت آدمی داریم که اکثر دوست می‌دارند که شخصیت‌های بزرگ را به مذهب و نحله‌ی خویش منتسب کنند، دلیلی نیست که عطار و روایان پیش از او که اکثر سنی مذهب بوده‌اند، فردوسی را هم مذهب خود ندانند.

۴- ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (تالیف حدود ۶۱۳) نیز فردوسی را شاعری متشیع معرفی می‌کند که پس از هجو محمود غزنوی از غزنین گریخته و نزد «شهریار» ۱۲۲ پادشاه طبرستان رفته و شاهنامه را به او اتحاف کرده است. ۱۲۳ در این باب، گفتنی است که در عصر فردوسی، زیدیه و امامیه، در سایه‌ی اقتدار سادات علوی طبرستان و آل بویه در ترویج مذهب خود آزاد بودند، اما سلاطین غزنوی و بعد از ایشان پادشاهان سلجوقی، شیعیان (اعم از زیدی، اسماعیلی و دوازده امامی) را قرمطی و رافضی می‌خواندند و به‌همین دلیل به روایت مشهور شهریار پادشاه طبرستان از فردوسی خواست که هجونه‌ی محمود غزنوی را به آب بشوید. لیکن از جهت عقلی پذیرش این قصه که فردوسی در سن پیری از غزنه به طبرستان رفته باشد، بسیار بعید است.

۵- شبانکاره‌یی در مجمع‌الانساب (تالیف حدود ۷۳۵)، صله ندادن سلطان محمود غزنوی به فردوسی را به دلیل «سوء اعتقاد مذهبی» فردوسی (یعنی تشیع او) دانسته و گفته است: «فردوسی مذهب شیعه داشت و کسی که مذهب شیعه داشتی و ترک سنت و جماعت کردی، سلطان [محمود] او را دوست نداشتی، و از آن جهت او را به خود نزدیک نگردانید و فردوسی از او تمتعی نیافت تا بدانی که بد مذهبی [!] بی‌حرمتی دنیا و آخرت است». ۱۲۴
در عصر فردوسی شیعه‌ی امامیه به‌عنوان اقلیتی کوچک در



بسیاری از شهرهای ایران از جمله توسن بیهق و نیشابور، قم، ری، ساوه، آوه، سمرقند حضوری انکارناشدنی داشتند، در حالی که زیدیه در غرب طبرستان، منطقه‌ی رویان، کلار و چالوس فعالیت داشتند. مهم‌تر از همه آن که طوس به‌دلیل آن که مشهد و مرقد امام علی بن موسی‌الرضا (ع) می‌بود، به شیعیان امام اختصاص بیش‌تر داشت و از این رهگذر نیز تعلق فردوسی طوسی به اقلیت شیعیان دوازده امامی احتمال بیش‌تری دارد.

۶- دیباجه‌ی قدیم شاهنامه، مؤید دوازده امامی بودن اوست. چه نویسنده‌ی متنسن مقدمه‌ی مذکور می‌گوید:

«فردوسی... بر سر [یعنی در آغاز] شاهنامه شرط ادب نگاه نداشته بود و سخن در مذهب خود گفته است: گرت زین بد آید، گناه من است / چنین است، این رسم و راه من است. سلطان را ناخوش آمد و سیاست فرمود. پس عنصری و جمله‌ی شاعران، زمین‌بوس کردند و از سیاست خلاص دادند.»

نوشته‌ی بالا بی‌تردید اثر قلم کسی است که با سلطان محمود غزنوی هم عقیده و هم مذهب بوده است و لذا ابراز مذهب مخالف با سلطان را سوءادب شمرده است، پس مذهبی که مخالف و مقابل تسنن سلطان باشد جز مذهب تشیع نیست.

۷- در هجونه‌ی محمود غزنوی از زبان فردوسی - که به احتمال قوی در قرن هشتم هجری به نسخه‌های شاهنامه افزوده شده - شیعه‌گری فردوسی به بارزترین وجهی بازگویی شده است. مسلم این است که این هجونه به جز ایاتی که از سرآغاز شاهنامه در آن تکرار شده است، سروده‌ی فردوسی نیست، با این همه، این اشعار، به قول ژول مول «رگه‌هایی از زندگی فردوسی را با خود دارد». ۱۲۵ لذا آن بخش از هجونه‌ی دروغین را که تشیع سراینده‌ی شاهنامه را نمایش می‌دهد، در این جا نقل می‌کنیم:

ایا شاه محمود کشورگشای
 ز من گر تترسی، بترس از خدای... ۱۲۶
 که بد دین و بدکیش خوانی مرا ۱۲۷
 منم شیر نر، میش خوانی مرا
 مرا غمز کردند کان پُرسخن
 به مهر نبی و علی شد کهن
 منم بنده‌ی اهل بیت نبی
 ستاینده‌ی خاک پاک وصی
 هر آن کس که در دلش بغض علی است
 از او در جهان خوارتر گو که کیست؟
 مرا سهم دادی که در پای پیل
 تنت را بسایم چو دریای نیل
 نترسم که دارم ز روشن دلی
 به دل مهر جان نبی و علی
 چه گفت آن خداوند تنزیل وحی
 خداوند امر و خداوند نهی
 که من شهر علمم، علی ام در است
 درست این سخن گفت پیغمبر است
 گواهی دهم کاین سخن راز اوست
 تو گویی دو گوشم پُرآواز اوست
 چو باشد تو را عقل و تدبیر و رای
 به نزد نبی و علی گیر جای
 گرت زین بد آید، گناه من است
 چنین است و این رسم و راه من است
 بدین زاده ام، هم بدین بگذرم
 چنان دان که خاک پی حیدرم
 ابا دیگران مر مرا کار نیست
 جز این مر مرا راه گفتار نیست
 اگر شاه محمود از این بگذرد
 مر او را به یک جو نسجد خرد
 چو بر تخت شاهی نشاند خدای
 نبی و علی را به دیگر سرای
 گر از مهرشان من حکایت کنم
 چو محمود را صد حمایت کنم
 جهان تا بود شهپیاران بود
 پیامم بر تاجداران بود
 که فردوسی طوسی پاک جفت
 نه این نامه بر نام محمود گفت
 به نام نبی و علی گفته ام
 گهره‌های معنی بسی سفته ام ۱۲۸

که فردوسی پس از قهر کردن از محمود غزنوی به طبرستان رفت و شاهنامه را به شهریار بن دارا (یا به قول عروضی سمرقندی شهریار بن شروین) پیشکش کرد و این شاه به او گفت که: «تو شیعه‌ی خاندان پیغمبری و هر که تو را به خاندان پیغمبر کند، او را کار دنیا از پیش نرود». ۱۲۹

اما این قول را اعتباری نیست چرا که از یک‌سوی رفتن فردوسی در پایانه‌ی عمر و بدون راهبر و راهنما از غزنه به طبرستان که راهی سخت و کوهستانی بوده است، مستبعد است و از سوی دیگر عبارت اخیر که هر کس به خاندان پیغمبر تو را کند، کار او از پیش نرود، به عقیده‌ی شیعیان متأخر امثال قاضی نورالله شوشتری شبیه‌تر از رای حاکم طبرستان در عصر فردوسی است. در عین حال، بر ساختن این روایت با عنایت به تشیع پادشاهان طبرستان، از اشتراک عقیده‌ی مذهبی فردوسی با ایشان، نشأت می‌گیرد.

ثالثاً، می‌نویسد که: «خواجه حسن میمندی [منظور احمد بن حسن میمندی است] بر طبع خوارج بود و فردوسی شیعه‌ی صلب و با حسن - بالطبع - بد بود... و تشنیعی لطیف بر وی می‌کرد؛ از آن جمله گفته: به دل هر که بغض علی کرد جای / ز مادر بود عیب آن تیره رای... منهیان... مقولات او را به خواجه حسن می‌رسانیدند... چون میمندی این سخن را از روی غرضمندی به عرض سلطان رسانید سلطان... فرمود که: فردا آن قرمطی را در پای پیل اننازم... فردوسی... در قدم سلطان افتاد و جزع نمود که حاسنان در حضرت سلطان چنان نموده‌اند که بنده از قرامطه و رافضه است. حقا که خلاف نموده‌اند... و بر تقدیر رذائت مذهب چون در ممالک سلطان ده هزار گیر و جهود و ترسا هستند و جزیه می‌گذارند، من بنده را هم یکی از آن طایفه انگارند». ۱۳۰

رابعاً، می‌نویسد که عبیدالله خان ازبکه امیر متسنن و شیعی ستیز معاصر صفویان، امر به تخریب عمارت فردوسی در طوس کرده است و با این همه «جمهور انام خصوصاً شیعه‌ی امامیه زیارت او به‌جا می‌آورند و مولف کتاب نیز به شرف زیارت او مشرف و فایز شده». ۱۳۱ باری، بر هر سه نکته‌ی نخستین انتقادهایی وارد است؛ اما اگر سه نکته‌ی بالا را از جهت تاریخی نادرست بدانیم، همین مطالب باز هم در شناسایی مذهب فردوسی به ما کمک می‌کند، زیرا اولاً نکته‌ی چهارم دلیلی محکم بر تشیع فردوسی تواند بود. چه زیارت مقابر بزرگان که سنتی معهود در میان اصحاب هر مذهب است، نسل اندر نسل از اسلام به اخلاف می‌رسد و ثانیاً داستان اختلاف نظر احمد بن حسن میمندی متسنن با فردوسی متشیع یا فرار فردوسی از غزنه پایتخت غزنویان متسنن به نزد پادشاهان شیعی مذهب طبرستان، نشانه‌ی تقابل عقیدتی فردوسی با ایشان است.

ب- دلائل عقلی

مهم‌ترین دلیل عقلی بر اسلام‌باوری فردوسی، آیات متعدد او در باب «پاک‌دین» خواندن اسلام و معادل خواندن زرتشت و ابراهیم و بانگ الله اکبر برخاستن از دشت به وقت ورود اسکندر به سرچشمه‌ی آب حیوان است. دلیل تشیع فردوسی، به‌کارگرفتن واژه‌ی «وصی» (یا واژه‌ی «ولی») برای امام علی در دست کم دو بیت از ابیات شاهنامه است. مسلم است که اهل سنت پیوسته از واژه‌ی خلیفه استفاده

۸- قاضی نورالله شوشتری، که سخن او در مقاطعی خالی از تحقیق نیست

اولاً، یکی از علل کدورت سلطان محمود غزنوی از فردوسی را التقات پادشاهان شیعی مذهب دیلمی نسبت به فردوسی و ارسال صله‌ی کلان از سوی فخرالدوله دیلمی به فردوسی دانسته است. ثانیاً گفته‌ی ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان را تکرار می‌کند

دیگری که می‌گوید فردوسی به بغداد رفت و در سایه‌ی حمایت خلیفه، از سرودن شاهنامه استتفاز کرد و به نظم یوسف و زلیخا پرداخت، مشخصاً از جعلیات دشمنان شاهنامه و مخالفان فردوسی‌ست.

ج- نقد و نظر در پژوهش‌های دیگران

پروفیسور محمود شیرانی نزدیک نود سال پیش، در ردّ تشیع و اثبات تسنن فردوسی چند دلیل آورده است؛ از جمله:

اول- به گفته‌ی شیرانی، ابیاتی که در تعریض و تشنیع خلیفگان پیش از امام علی در شاهنامه وارد شده است، نمی‌تواند اثر طبع فردوسی نرم‌گفتار و آرم‌گوی باشد. ۱۳۶ ما نیز در این‌جا با او موافق‌ایم و می‌گوییم آن دسته از ابیاتی که تعریض به پیشوایان اهل سنت دارد، الحاقی‌ست و تنها ابیاتی که با حروف سیاه چاپ کرده‌ایم، از آن فردوسی‌ست.

دوم- به گفته‌ی شیرانی، فردوسی شاهنامه را برای گرفتن صله به محمود غزنوی ارمغان کرد و نه برای سب و شتم مذهب او و ترویج عقیده و مذهب خویش. پس معقول نیست - بلکه جنون‌آمیز است - که وی احساسات مذهبی پادشاه متعصبی را که از او امید صله دارد، تحریک کند! ۱۳۷ ما در این‌جا می‌گوییم که اولاً، فردوسی شاهنامه را سال‌ها پیش از اتحاف آن به محمود غزنوی سروده بود و لذا بودن اشعاری در سراغاز شاهنامه که گواهی بر مذهب سراینده دهد و در عین حال، سب و لعنی نیز از خلیفگان دیگر در آن نباشد، به هیچ‌وجه نامعقول نیست، چنان‌که ابیاتی که ما آن‌ها را اصیل می‌دانیم و با حروف درشت به چاپ رسانده‌ایم، البته به قصد تحریک سلطان متعصب زمان ساخته نشده است و ثانیاً ابیاتی مانند بیت ۲۵ (: نباشد

می‌کنند و بار شیعی واژه‌ی «وصی» را نمی‌توان نادیده گرفت. به‌علاوه، شیعیان زیدی، هر کس از اولاد امام حسین را که با داشتن اوصاف معهود به اصطلاح «قیام بالسیف» کند، لایق امامت می‌دانند و به انتصاب وصی با «نص» امام سابق در حق امام لاحق برای عقد امامت قائل نیستند. پس از این رهگذر، اگر ضبط «وصی» در چهارمقاله‌ی عروضی سمرقندی و نسخه‌ی شاهنامه‌ی کتابخانه‌ی ملی فلورانس را که قدیمی‌ترین منابع موجودند، بپذیریم (و ضبط «ولی» را در نسخه‌های دیگر شاهنامه مرجوح بشماریم)، فردوسی باید شیعی هفت امامی یا دوازده امامی باشد.

دومین دلیل عقلی بر تشیع فردوسی عبارت از این است که بسیاری از ابیات شاهنامه، ترجمه‌ی فارسی آیات قرآنی و احادیث اسلامی و به‌خصوص روایات مأثور شیعی از حوصله‌ی این مقاله بیرون است؛ برای مثال، تنها شواهدی چند در این‌جا مذکور می‌شود:

- ۱- این بیت فردوسی در خصوص نترسیدن از آینده:
بیه ناآمنه کار دل را به غم سزد گر نذاری، نباشی دژم
ماخوذ از کلام امام علی در نهج البلاغه است که: لا تسأل عما لم یکن ففی الذی قد کان لک شغل. ۱۳۲ نیامده را مپرس که چیست که گذشته برای مشغول داشتن تو کفایت می‌کند.
- ۲- این بیت فردوسی در خصوص ارزش خاموشی، برگرفته از روایاتی‌ست که در محاسن صمت و سکوت در اصول کافی دیده می‌شود:
ز دانش چو جان ترا مایه نیست

به از خاموشی هیچ پیرایه نیست
ان الصمت باب من ابواب الحکمة ۱۳۳

این‌گونه موارد که نشانه‌ی مطابقت پند و اندرزهای موجود در شاهنامه با مواظ و حکم پیشوایان معصوم شیعه است؛ البته از جهت علمی نمی‌تواند به دآوری نهایی در باب منیع و منشأ این دستوره‌های اخلاقی منجر شود، زیرا بسیاری از این مواظ از مشترکات همه‌ی فرهنگ‌های دینی و بشری‌ست و حتا در بعضی از موارد می‌توان نشانه‌هایی به دست داد که مواظ منسوب به پیامبران ابراهیمی و یا پیشوایان مسلمان ریشه در اندرزنامه‌های پیش از اسلام که ما نمونه‌ی از آن‌ها را در واردشدن آموزه‌های بودایی به اخلاقیات و معارف اسلامی در جایی دیگر نشان داده‌ایم. ۱۳۴ ورود اندرزنامه‌های ایران باستان - اعم از درون مایه‌ی پند نامگ یا اندرز نامگ یا تاج‌نامگ و آیین‌نامگ‌ها یا کارنامه‌ها و عهدنامه‌های خسروانه - به منابع و متون ادبی و اخلاقی عصر اسلامی نیز امری مسلم است. ۱۳۵ لذا در این‌گونه موردده، شرط احتیاط و طریق نجات آن است که بدون استقصاء تام در باب انتقال این مواظ از فرهنگی به فرهنگی دیگر حکم نهایی صادر نشود.

سومین دلیل بر تشیع فردوسی، همانا افسانه‌های برساخته در طول زمان راجع به تقابل فردوسی با نمادهای اهل تسنن از جمله سلطان محمود غزنوی (پادشاه اهل سنت)، احمد بن حسن میمندی (وزیر اهل سنت)، عنصری (ملک‌الشعرای اهل سنت) است؛ هم‌چنان که داستان‌های فرار فردوسی از غزنه به طبرستان و یا قهستان که هر دو از مراکز مهم شیعه‌نشین بوده‌اند، برخاسته از اعتماد جاعلان شیعه مذهب به تشیع اوست؛ هم‌چنان که داستان جعلی



چرا زین بر پدر دشمنش را ما نیز الحاقی می‌کنیم: انهایی که از سوی شیعیان قالی

سوم- شیرانی سپس ابیانی را که در آغاز شاهنامه در ستایش ابوبکر، عمر، عثمان و علی آمده است به تمام اصیل دانسته و به علاوه به چندین بیت دیگر در شاهنامه که موید تسنن فردوسی است به شرح زیر استناد کرده است:

الف- آفرین گفتن فردوسی بر پیامبر اسلام و «پارن» ضمن گزارش ساختن سیلوش کنگ دژ را:

به پیغمبرش برکنم آفرین

به یارانش، بر هر یکی هم چنین ۱۳۸

ب- ضمن داستان اردشیر بابکان و مدح سلطان محمود:

وز او بر روان محمد درود

به یارانش بر هر یکی بر فرزند ۱۳۹

که عیناً در خاتمه‌ی داستان اسکندر هم تکرار شده است. ۱۴۰ اما به عقیده‌ی ما درود بر پاران پیامبر - ولو این اشعار از آن فردوسی باشد و بلکه حتی اگر شاعر آن‌ها را به حکم تقیه نگفته باشد - نمی‌تواند تسنن گوینده‌ی آن‌ها را به اثبات برساند. چرا که شیعیان (بویژه زیدیه) بسیاری از صحابه و پاران پیامبر را شایسته‌ی درود می‌دانند. یعنی در آن اوان اختلاف نظرهای شیعیان و سنیان به شدت تسل‌های بعد نبود.

چهارم- شیرانی می‌گوید که فردوسی نیازی به تقیه نداشته است زیرا فضائلی رازی (شاعری شیعی) و نیز ابوریحان بیرونی (دانشمند شیعی) هر دو دربار سلطان محمود مورد احترام بوده‌اند، بلکه سلطان دو دختر خود را ۱۴۱ به نکاح دو شاهزاده‌ی شیعی در آورده است. ۱۴۲

پنجم- شیرانی می‌گوید که عقاید کلامی فردوسی در بسیاری از موارد مانند جبر و اختیار به افکار اشاعره نزدیک‌تر از معتزله و علییه است. ۱۴۳

در برابر این تتبعات پروفسور شیرانی، پژوهش‌ها و مطالعات چند تن از فضایی معاصر در زمینه‌ی مذهب فردوسی به این نتیجه رسیده است که اشعاری که در مدح خلیفگان راشدین در مقدمه‌ی شاهنامه آمده است الحاقی است و از فردوسی نیست. ۱۴۴ و به علاوه فردوسی که به ظن متاخر به یقین نامش حسن و نام پدرش علی بوده است، شیعه‌ی زیدی یا اسماعیلی یا دوازده امامی بوده است. در این جا ما برای تسهیل کار خوانندگان در مراجعه به بعضی از پژوهش‌هایی که موید تشیع فردوسی است اشاره می‌کنیم:

۱- محیط طباطبایی، سید محمد «عقیده‌ی دینی فردوسی»، مجله‌ی مهر، ش ۲، (۱۳۶۳)، صص ۶۳۵-۶۷۲.

۲- همو، «دین و مذهب فردوسی»، شاهنامه فردوسی و شکوه پهلوانی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۵۷، صص ۲۳۲-۲۴۰.

۳- همو، «فردوسی و شاهنامه»، مجموعه‌ی مقالات، صص ۱۲۷-۷۸.

۴- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، ذیل «فردوسی».

۵- ابوالحسنی، علی (منذر)، بوسه بر خاک پی هیدر، بحثی در ایمان و آرمان فردوسی، ۱۶۷ به بعد.

۶- مهنوی دامغانی، احمد، «مذهب فردوسی»، گلچرخ، شماره‌های ۸ و ۹، ص ۴ به بعد.

۷- همو، «مذهب فردوسی»، حاصل اولیات، تهران، ۱۳۸۱، ۵۸۵-۵۹۳.

۸- صفه ذبیح‌الله تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۲۸۷.

۹- مهاجرانی، سید عطاءالله شناخت فردوسی، تهران، اطلاعات، ج ۱.

۵- سخن پایانی

نتیجه‌ی نهایی این پژوهش را می‌توان در این بندهای خلاصه کرد:

یکم- فردوسی، شاعری غیرمذهبی است؛ با این همه او نه تنها به حکایت نام (حسن) و کنیت (ابوالقاسم) خویش و نام پدرش (علی) بلکه هم چنین بنا به ابیات متعددی که در سرتاسر شاهنامه قابل ارائه است بی‌هیچ تردیدی مسلمان (و نه زرتشتی) است. آن چه در اشعار او در ستایش کیش زرتشتی دیده می‌شود، ناشی از گزارش‌های امانت‌دارانه‌ی او از مناهمی است که او آن‌ها را بی‌دخل و تصرف یاد کرده است. اکثر ما ایرانیان امروز، مسلمان و مسلمان‌زاده‌ایم، اما به ایران باستان و کیش زرتشتی هم در گفتار و نوشتار، احترام داریم. مهم‌تر آن که فردوسی - مانند اکثر ایرانیان فرهیخته - میان «اسلام» و «اعراب» تفاوت قائل است و دشمنی او نه با دیانت اسلام بلکه با فاتحان عرب و حاکمان ستم‌پیشه‌ی مسلمان ناماست.

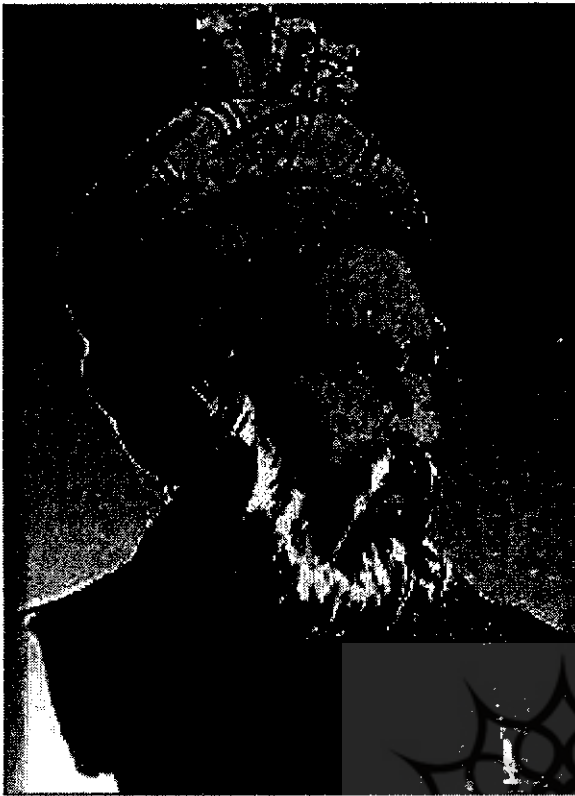
دوم- فردوسی، به قرائن حالی و مقالی مسلمانی شیعی (نه سنی) معتزلی (و نه اشعری) است. مهم‌ترین سند ما بر این امر، همانا رواج شیعی‌گری در خاستگاه فردوسی و بویژه شهر طوس است. توأم با این قرینه که مراکز شیعی هم که در افسانه‌های مربوط به فرار فردوسی از غزنه به آن‌ها یاد شده است (مانند طبرستان و قهستان)، از همان تاریخ از مراکز شیعه‌نشین بوده است.

سوم- فردوسی در سرآغاز شاهنامه با سودجویی از احادیث سفینه و مدینه‌العلم، به افضلیت امام علی و نیز «وصی» (خلیفه‌ی بلافصل) بودن او یا دست کم «ولی» بودن او - دون دیگری - تصریح دارد و اگر الحاقی بودن ابیات مربوط به سه خلیفه‌ی اول را به دلایل اقامه شده در این مقاله بپذیریم، تشیع او از همین ابیات آغازین شاهنامه مسلم می‌نماید. به علاوه «روح شاهنامه»، مخصوصاً تعبیرهایی که در بخش پایانی شاهنامه در گزارش حمله‌ی تازیان به ایران شده است با احساسات ایرانی متشیعانه سازگار و با اعتقادات اهل تسنن ناسازگار است.

چهارم- با این همه اگر تشیع فردوسی را به استناد اشعار او ثابت بدانیم باز هم تعلق او به تشیع دوازده امامی محل اختلاف است و احتمال آن که فردوسی، شیعه‌ی زیدی یا اسماعیلی باشد، به هیچ وجه منتفی نیست، چرا که:

اولاً، نه تنها در سرتاسر شاهنامه هیچ نامی از یازده امام معصوم شیعه (به جانشینی امام علی) در میان نیست بلکه فردوسی جز تو یا خدا کمتر سه جای در شاهنامه دیگر در سراسر کتاب بزرگ خود یلای از امام علی نکرده است. اما این را نیز باید در نظر داشت که فردوسی از پیشوایان مذاهب شیعی دیگر (مانند کیسانی، زیدی و اسماعیلی) نیز یلای نکرده است.

ثانیاً، فردوسی حتی از امام حسین که عزاداری بر شهادت



مظلومانه‌ی او از شاعر شیعه بوده و هر شاعر شیعی دیگر از جمله ناصر خسرو و سنایی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از آن یاد کرده‌اند، سخنی بر زبان نمی‌راند؛ در حالی که یک‌جای از پیامبر اسلام به «جد شیره» (پلربزرگ امام حسن) تعبیر می‌کند و این شاید نشانه‌یی از تعلق خاطر او به شاخه‌هایی از تشیع باشد که فرزندان امام حسن را امام خود می‌دانسته‌اند.

پنجم- حاصل سخن آن است که مذهب فردوسی به ظن متاخم به یقین شیعه است، هرچند معلوم نیست که پیرو کدام یک از مذاهب شیعی زیدی یا دوازده امامی یا هفت امامی بوده است. اینک در پایان سخن، این ابیات اصیل را که در همه‌ی نسخه‌های کهن شاهنامه وجود دارد و تشیع فردوسی را به اثبات می‌رساند، حسن ختام این مقاله قرار می‌دهیم:

چه گفت آن خداوند تنزیل وحی
 خداوند امر و خداوند نهی
 که من شارستانم، علی‌ام در است
 درست این سخن، گفت پیغمبر است
 گواهی دهم این سخن راز اوست
 تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
 حکیم این جهان را چو دریا نهاد
 برانگیخته موج از او تندباد
 چو هفتاد کشتی بر او ساخته
 همه بادبان‌ها برافراخته
 یکی پهن کشتی به‌سان عروس
 بیاراسته هم‌چو چشم خروسی
 محمد بدو اندرون با علی
 همان اهل بیت نبی و وصی
 اگر چشم‌داری به دیگر سرای
 به نزد نبی و وصی گیر جای
 گرت زین بد آید گناه من است
 چنین است و این دین و راه من است
 بر این زادم و هم بر این بگذرم
 چنان دان که خاک پی حیدرم

خصوصاً علی ابی‌بکر الصدیق الثقفی و علی عمر الفاروق الثقفی و علی عثمان ذوالنورین الزکی، و علی علی المرتضی الوفی» (مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، مجالس سبعة، چاپ دکتر توفیق ه. سبحانی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۲، ص ۲۰)

۹- سمدی در دیباچه‌ی بوستان در حق چهار یار می‌گوید: نخستین، ابوبکر پیر مرید / عمر پنجه بر پیچ دیو مرید / خردمند عثمان شب‌زنده‌دار / چهارم علی شاه دلیل سوار. (سمدی، بوستان، کلیات شیخ سمدی، چاپ محمدعلی فروغی، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۳، ص ۲۱۹)

۱۰- حافظ در اصول بر مذهب اشعری و در فروع مذهب شافعی بود؛ نک: امین سیدحسین، «مقدمه»، دیوان حافظ، تهران، دایرة‌المعارف ایران، ۱۳۸۱.

۱۱- عبدالجلیل قزوینی رازی، النقص، چاپ جلال‌الدین ارموی محدث، تهران، ۱۳۳۱، صص ۲۵۱-۲۵۲.

۱۲- قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، اسلامیه ۱۳۷۶، ج ۲، صص ۵۸۴-۵۹۶.

۱۳- قسمتی از سخنرانی پروفیسور احمد آتش مدیر دایرة‌المعارف اسلام (ترکیه) درباره‌ی فردوسی و مذهب او و هجویش برای سلطان محمود غزنوی و تاریخ سرایش شاهنامه در بیست و سومین کنگره‌ی بین‌المللی خاورشناسان (مونخ آلمان، اوت ۱۹۵۳) به‌منها به زبان ترکی منتشر و به‌وسیله‌ی دکتر توفیق ه. سبحانی به فارسی ترجمه شد. نک: آتش، احمد، «تاریخ نظم شاهنامه و هجونامه‌یی که فردوسی برای محمود غزنوی ساخت»، ترجمه‌ی توفیق ه. سبحانی، سیموغ (متعلق به بنیاد شاهنامه)، شماره‌ی ۵ (تیر ۱۳۵۷)، صص ۶۲-۶۹.

۱۴- پروفیسور محمودخان شیرانی را «بزرگ‌ترین پژوهشگر شاهنامه‌شناس» خوانده‌اند؛ نک: چیستا، سال پنجم (۱۳۶۶)، ش ۷، صص ۷۲۶-۷۳۷.

۱۵- نک: شیرانی، محمود، مذهب فردوسی، ترجمه‌ی عبدالحی حبیبی، چهار مقاله بر فردوسی و شاهنامه، کابل، ۱۳۵۵، صص ۱۱-۱۸۳؛ همو، در شناخت فردوسی، ترجمه‌ی دکتر شاهد چوهدری، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، صص ۱۷۰-۱۷۱.

۱۶- تولدکده، تتودور، حماسه‌ی ملی ایران، ترجمه‌ی بزرگ علوی، تهران، مرکز نشر سپهر، چاپ سوم، ۲۵۳۷ ش، ص ۷۳ به بعد.

۱۷- برای نمونه، نک: ترجمانی‌زاده، احمد، خداشناسی در شاهنامه‌ی فردوسی،

پی‌نوشت‌ها

- ۱- امین، سیدعلینقی، تاریخ سبزواری، صص ۷۰-۷۱ و صفحات دیگر.
- 2- Modelong, Wilfred, "Religious Trends in Early Islamic Iran", 1979, Bibliotheca Persica, Colombia Lectures on Iranian Studies, No. 4.
- ۳- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، تاریخ بیهقی، چاپ احمد بهمنیار، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۱۷، صص ۱۹۴-۱۹۵.
- ۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا «مقدمه»، تاریخ نیشابور، تألیف ابوعبدالله حاکم نیشابوری، تهران، آگه، ۱۳۷۵، صص ۳۶-۳۷ و ۳۹.
- ۵- محمد بن منور، اسرار التوحید، چاپ دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۷۱، ج ۱، صص ۵۷-۵۸، ۶- محمد بن منور، همان‌جا، ص ۶۸.
- ۷- همو، ص ۹۲.
- ۸- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در مجلس اول از مجالس سبعة به تصریح در حق چهاریار می‌گوید: «الحمدلله... بمت محمدا... صلی‌الله علیه و آله و اصحابه»

سفرهای خان سید حسن آردوسی جلدات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه‌ی فردوسی، تهران، ۱۳۵۲، صص ۸۸-۸۸، مکتوبی دانشی، محمود جلوه‌های «پنی» در شاهنامه، نشریه‌ی دانشکده‌ی الهیات دانشگاه مشهد ش ۱۹، (تابستان ۱۳۵۵)، صص ۱۵-۲۲ و ش ۲۰ (پاییز ۱۳۵۵)، صص ۵-۲۶.

۲۸- فردوسی، شاهنامه، چاپ زول مول، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های چینی، چاپ دوم، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۳.

۲۹- فروزانفر، بدیع‌الزمان، سخن و سخنوران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۸ (چاپ سوم)، صص ۳۲-۳۸.

۳۰- دینشاه جی‌جی باهای ایران، اخلاق ایران باستان، بمبئی، ۱۳۰۹، ص ۱۲۰.

۳۱- صفه ذبیح‌الله، «شعوبیت فردوسی»، مهر، (ویژه‌نامه‌ی فردوسی)، ۱۳۱۳، شماره‌ی ۲، صص ۶۹۹-۶۲۳.

۳۲- شاهنامه، چاپ زول مول، ج ۷، ص ۲۳۳.

۳۳- شاهنامه، چاپ زول مول، ج ۵، ص ۶۰.

۳۴- شاهنامه، همان چاپ، ج ۷، ص ۲۲۰.

۳۵- تولدکه همان‌جا، ص ۷۳ به بعد.

۳۶- لغت‌نامه، علی‌اکبر دهخدا، چاپ دانشگاه تهران، ص ۱۷۰۶۱.

۳۷- معین، دکتر محمد، مژه‌پستا و تاثیر آن در ادبیات فارسی، نشریه‌ی شماره‌ی ۹ دانشگاه تهران، (تحقیقات زبان‌شناسی ادبی و تاریخی با ترجمه و تلخیص به زبان فرانسه به قلم هانری کریبن فرانسوی)، تهران، ۱۳۲۶، (چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸).

۳۸- شاهنامه، چاپ زول مول، ج ۵، ص ۶۰.

۳۹- همان‌جا، ج ۷، ص ۲۳۱.

۴۰- بیهقی، ابوالحسن علی، تاریخ بیهقی، چاپ احمد بهمنیار، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۳۷، امین، سیدخلیقی، تاریخ سبزواری، ص ۹۷.

۴۱- ابوالقاسم فردوسی طوسی، کتبه و تخلص او مسلم، لیکن در اسم خود و پدرش خلاف است؛ به روایات مختلف نام او حسن، احمد منصور و نام پدرش علی و اسحق بن شرف‌شاه و احمد بن فرخ ضبط شده و دلیل ترجیح فعلاً در دست نیست.

(فروزانفر، همان‌جا، صص ۴۳-۴۵).

۴۲- تولدکه همان‌جا، ص ۷۴.

۴۳- همو، همان‌جا، ص ۷۵.

۴۴- صفه، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲، صص ۶۱۱-۶۱۷.

۴۵- شاهنامه، چاپ زول مول، ج ۲، ص ۱۸۲.

۴۶- شاهنامه، ج ۶، ص ۲۱۴.

۴۷- شاهنامه، چاپ دبیر سیاقی، ج ۴، ص ۱۶۲۱.

۴۸- همان‌جا، ج ۲، ص ۱۶۵۷.

۴۹- همان‌جا، ج ۱.

۴۰- همان‌جا، ج ۵، ص ۲۳۸۳.

۴۱- مجلس‌التواریخ، چاپ محمدتقی بهار، ۱۳۱۸، ص ۴۰۴، ۴۲- فرخی، دیوان، ص ۲۰، چاپ محمد دبیرسیاقی، ۱۳۳۵، ص ۲۰.

۴۲- نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، چاپ دکتر محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶، ص ۷۸.

۴۳- فخرالدین اشعد گرگانی، ویس و رامین، چاپ مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۴.

۴۵- رازی، فخرالدین، البراهین فی علم الکلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱، ص ۱۷۰، نیز نک: ابی‌علیه، حسن بن عبدالله، حسن، الروضة البهیة فی ما بین الأشاعر و الماتریدیه، خیرآباد دکن، ۱۳۲۲، ه ق.

۴۶- شیخ عبدالله حق (مفتی خطه‌ی فارسی) اصول دیون و معتقدات اسلامی به طه‌ب ابوالحسن اشعری، مهاباد، کتاب‌فروشی سیدیان، ۱۳۳۵ ه ق. صص ۲۸-۲۴.

۴۷- معنی، کلیات شیخ سعدی، چاپ محمدعلی فروغی، تهران، علمی، ۱۳۳۳، ص ۳۳۱.

۴۸- جامی، عبدالرحمن، شواهد النبوة، چاپ سیدحسن امین، تهران، طیب، ۱۳۷۹، صص ۴۵۷-۴۵۹.

۴۹- لاهیجی، شیخ محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، چاپ کیوان سیمی، تهران، سعدی، ۱۳۷۱، ص ۸۱.

۵۰- شاهنامه، ج ۱، ص ۳۴، ۵۱- همان‌جا، ج ۲، ص ۱۴۲.

۵۲- قرآن، سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۶.

۵۳- شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، ص ۱۰ (پاورقی، نسخه‌ی بدل‌ها).

۵۴- بهار، محمد تقی «شاهنامه‌ی فردوسی»، آینده سال سوم، صص ۳۳۴-۳۳۵.

۵۵- شاهنامه، چاپ زول مول، همان‌جا، ص ۷.

۵۶- شاهنامه، نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی فلورانس (چاپ عکسی تهران، بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی، ۱۳۶۸).

۵۷- زول مول شاهنامه را براساس هشت نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی ملی فرانسه و بیست و هفت نسخه‌ی خطی دیگر تصحیح و در ۱۸۷۸ م در پاریس چاپ کرد. این نسخه بعدها در تهران به چاپ چینی رسید.

۵۸- در نسخه‌ی فلورانس: «تزیل و وحی».

۵۹- در بعضی نسخه‌ها «چو او کرد اسلام را آشکار».

۶۰- در نسخه‌ی فلورانس: بهار است دین را چو خرم بهار.

۶۱- در نسخه‌ی فلورانس: (و بسیاری نسخه‌های دیگر): که او را به حق می‌ستاید رسول.

۶۲- در نسخه‌ی فلورانس: که من شارستانم علی‌ام در است.

۶۳- در نسخه‌ی فلورانس: درست این سخن، گفت پیغمبر است.

۶۴- در بعضی نسخه‌ها آمده است: «گواهی دهم کاین سخن‌ها ز اوست».

۶۵- در بعضی نسخه‌ها چنین است: «علی را چنین گفت و دیگر همین». در این‌جا آن‌چه مهم است عبارت «دیگر همین» است که به معنی «و پس» باشد، یعنی پیامبر اسلام در حدیث «انا مدینه‌العلم» (بیت ششم) که «راز اوست» (بیت هفتم) فقط در حق علی - و لا غیر - چنین گفته لذا در این مصرع، قرأت راجع بر اساس تشیع فردوسی عبارت «گفت» و نه «دان» است، تا اولاً، بتوان بیت ۸ را به ابیات ۶ و ۷ متصل کرد و ثانیاً، بتوان «کز ایشان» را در مصرع دوم بیت به پیامبر و علی تعبیر کرد.

۶۶- در بعضی نسخه‌ها به‌جای «صحابان لچو»، «علی هم‌چو» نوشته‌اند.

۶۷- نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی فلورانس، ابیات ۸ تا ۱۱ بالا را ندارد.

۶۸- نظامی عروضی سمرقندی، در چهارمقاله: خردمند، گیتی چو دریا نهاد.

۶۹- نظامی عروضی سمرقندی: چو هفتاد کشتی در او ساخته

۷۰- نظامی عروضی سمرقندی: میانه، یکی خوب کشتی عروس.

۷۱- نظامی عروضی سمرقندی: بر آراسته هم چو چشم خروس.

۷۲- نظامی عروضی سمرقندی: پیمبر بدو اندرون یا علی.

۷۳- نظامی عروضی سمرقندی: همه لعل بیت نبی و وصی (در نسخه‌های دیگر به‌جای «وصی»، «ولی» آمده است).

۷۴- در نسخه‌ی فلورانس، خوانند جوی می و آنگین.

۷۵- نظامی عروضی سمرقندی، اگر خلد خواهی به دیگر سرای.

۷۶- در نسخه‌ی این اسفندیار به‌جای «وصی» واژه‌ی «ولی» ضبط شده است.

۷۷- در نسخه‌ی فلورانس: چنین است و امین و راه من است در ضبط نظامی عروضی سمرقندی: چنین دان و این راه، راه من است.

۷۸- در نسخه‌ی فلورانس این بیت پس از بیت ۲۶ نسخه‌ی چاپ زول مول آمده است.

۷۹- در نسخه‌ی فلورانس، بیت ۲۵ وجود ندارد.

۸۰- در نسخه‌ی فلورانس: از او زارتر در جهان کار کیست؟

۸۱- در نسخه‌ی فلورانس: نگر تا به بازی نداری جهان

۸۲- همان‌جا.

۸۳- فردوسی، شاهنامه، چاپ زول مول، ج ۱، صص ۹-۷.

۸۴- این تجدیدنظرها مکرر بوده است: «ظاهراً پس از سال ۴۰۰ ه ق فردوسی در شاهنامه تجدید نظر کرده و ابیاتی بر آن افزوده است». (لغت‌نامه‌ی دهخدا، چاپ دانشگاه تهران، ذیل «فردوسی»، ص ۱۷۰۶۰)

۸۵- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المومنین، تهران، اسلامی، ۱۳۲۶، ق ۱، ج ۲، ص ۶۰۵.

۸۶- نیکوهمت، احمد فروغ یزدان، قم، چاپ حکمت، ۱۳۳۷، ص ۱۳۹.

۸۷- شاهنامه، چاپ زول مول، ج ۴، صص ۳-۶.

۸۸- صحیفه الامام الرضا (ع)، ۱۲۳، سیوطی، جلال‌الدین، اللئالی المصنوعه، ۱۳۱۷، ق ۱، ص ۱۷۰/۱.

- ۸۹- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، چاپ علی اکبر غفاری، ۱۳۳۹ ق، ۴/۲۲۰، ورام، مجموعه ی ورام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸، ص ۳۸۹.
- ۹۰- صحیفه الامام الرضا (ع)، ص ۱۱۶، تحفالمقول، ص ۱۰۷، نیز حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ۳۳۳/۲ و ۱۵۰/۳، ابونیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ۳۰۶/۴، سیوطی، الجامع الصغیر، ۱۶۷/۱.
- ۹۱- مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی، چاپ نیکلسون، دفتر ۴، ج ۲، ص ۳۱۰.
- ۹۲- قزوینی رازی، همان جا.
- ۹۳- صحیفه الامام الرضا (ع)، ص ۱۷۲.
- ۹۴- ولفه فریتس، فرهنگ شاهنامه ی فردوسی + معین، محمدجعفر، فرهنگ لغات عربی در شاهنامه؛ خالقی مطلق، جلال، «نکته هایی درباره ی سی نکته ی شاهنامه»، آینده، سال دهم، ش ۲ و ۳ (اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۳)، ص ۱۲۴.
- ۹۵- شوشتری، همان جا.
- ۹۶- خالقی مطلق، همان جا، سال دهم، ش ۴ و ۵، (نیر و مرداد ۱۳۶۳)، صص ۳۳۱-۳۳۲.
- ۹۷- فردوسی، شاهنامه، چاپ ژول مول، ج ۷، ص ۲۱۶.
- ۹۸- سعدی، بوستان، باب چهارم، همان جا، ص ۲۳۳.
- ۹۹- سعدی، بوستان، دیباچه، همان جا، ص ۱۴.
- ۱۰۰- مولانا مثنوی، چاپ نیکلسون، دفتر ۲، ج ۱، ص ۲۹۷، ص ۱۰.
- ۱۰۱- همان جا، دفتر ۶، ج ۳، ص ۳۱۵، ص ۱۹.
- ۱۰۲- شاهنامه، چاپ ژول مول، ج ۷، صص ۳۱۹-۳۲۰.
- ۱۰۳- لغت نامه، علی اکبر دهخدا، چاپ دانشگاه تهران، ص ۱۷۰۶۴.
- ۱۰۴- ترجمه ی عربی بنداری از شاهنامه که دکتر عبدالوهاب عزام مصری تصحیح و چاپ کرده است.
- ۱۰۵- شاهنامه، چاپ محمد دبیرسیاقی، ج ۲، ص ۵۹۹.
- ۱۰۶- همان جا، ص ۲۰۴۹.
- ۱۰۷- نظامی عروضی، همان جا، صص ۷۸-۷۹.
- ۱۰۸- همو، همان جا، ص ۸۳.
- ۱۰۹- تاریخ گزیده چاپ لندن، ص ۷۸۵ و دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعراء، چاپ کلاله ی خاور، ص ۴۵؛ پورجوادی، نصرالله، بوی جان، ص ۱۱۹.
- ۱۱۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا، تعلیقات بر اسرار التوحید، (محمد بن منور، همان جا)، ج ۲، ص ۶۷۷.
- ۱۱۱- نظامی عروضی، همان جا، ص ۸۰.
- ۱۱۲- امین، سیدعلینقی، اسرار نماز و ادعیه ی قرآن، تهران، وحید، ۱۳۶۶، صص ۴۸-۴۶.
- ۱۱۳- نسفی، عزیزالدین، کشف الحقایق، چاپ دکتر احمد مهدوی دامغانی، تهران، بنیاد ترجمه، ص ۱۴.
- ۱۱۴- عبدالجلیل قزوینی رازی، همان جا، صص ۲۵۱-۲۵۲.
- ۱۱۵- عبدالجلیل قزوینی رازی، همان جا، ص ۱۷۷.
- ۱۱۶- همان جا، ص ۲۳۳.
- ۱۱۷- همان جا، صص ۲۵۱-۲۵۲.
- ۱۱۸- ناصرخسرو، دیوان، چاپ سید نصرالله تقوی، تهران، ص ۴۸۷.
- ۱۱۹- ابوسعید حمیری، الحورالعین، بغداد، ۱۹۶۵، ص ۱۷۸.
- ۱۲۰- اسرارنامه همان کتابی ست که چون مولانا جلال الدین محمد بلخی در خردسالی به همراه پدر در راه سفر حج به نیشابور رسید، به تحفه از عطار دریافت و از آن پس آن را دائماً در آستین (جیب) داشت و در ایراد معارف به آن اقتنا می کرد (معین الدین اسفرزایی، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، چاپ سید محمد کاظم امام، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۱۵).
- ۱۲۱- عطار نیشابوری، اسرارنامه، چاپ سیدصادق گوهرین، تهران، صفی علیشاه، بی تا، ص ۱۸۸.
- ۱۲۲- واژه ی «شهریار» ممکن است نام خاص یا عنوان عام باشد، لذا پژوهش های پروفیسور حافظ محمودخان شیرانی دائر به ناممکن بودن طول سلطنت «شهریار پسر شروین» موضوعیت ندارد.
- ۱۲۳- ابن اسفندیار آملی طبرسی، تاریخ طبرستان، چاپ عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۳۰.
- ۱۲۴- نفیسی، سعید، آثار گمشده ی ابوالفضل بیهقی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۵۰.

- ۱۲۵- شاهنامه، چاپ ژول مول، بخش دیباچه، ترجمه ی جهانگیر افکاری، ص ۹۸.
- ۱۲۶- در نسخه ی قاضی نورالله شوشتری، ز کس گر نترسی، بترس از خدای (مجالس المومنین، ج ۲، ص ۶۰۱).
- ۱۲۷- در نسخه ی قاضی نورالله شوشتری، که بی دین و بدکیش خوانی مرا.
- ۱۲۸- شاهنامه، چاپ ژول مول، صص ۹۸-۱۰۱.
- ۱۲۹- قاضی نورالله شوشتری، همان جا، ج ۲، ص ۵۹۴.
- ۱۳۰- همو، ج ۲، صص ۵۹۸-۶۰۰، ۱۳۱- همو، همان جا، ص ۶۰۹.
- ۱۳۲- نهج البلاغه، چاپ محمد عبده بیروت، معارف، ۱۴۱۰ ق/ ۱۹۹۰ م + ترجمه ی سید جعفر شهیدی، تهران، چاپ چهارم، ص ۴۲۵.
- ۱۳۳- کلینی، اصول کافی، ۱۷۷/۳، ۱۷۸.
- ۱۳۴- امین، سیدحسن، بازتاب اسطوره ی بودا در ایران و اسلام، تهران، میرکسری، ۱۳۷۸.
- ۱۳۵- زرین کوب، عبدالحسین، از گذشته ی ادبی ایران، تهران، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۵، صص ۴۱-۶۲، ۱۳۶- شیرانی، همان جا، ترجمه ی دکتر شاهد چوهرتری (۱۳۶۹)، ص ۱۷۰، ۱۳۷- همو، همان جا، ص ۱۷۱، ۱۳۸- شاهنامه، چاپ بمبئی، ۱۳۷۵ هـ، ج ۱، ص ۱۲۰، ۱۳۹- همان جا، ج ۳، ص ۹۳، ۱۴۰- همان جا، ج ۳، ص ۷۸.
- ۱۴۱- در باب ازدواج دختر سلطان محمود با منوچهر بن قابوس زیاری نک: تاریخ طبرستان، ج ۲، صص ۱۴-۱۵، ۱۴۲- شیرانی، همان جا، صص ۱۸۹-۱۹۰.
- ۱۴۳- همو، همان جا، ۱۹۱-۲۰۰.
- ۱۴۴- نخستین کسی که این نظر را به طور دقیق در میان معاصران اظهار کرده است ایراهیم پورداود است؛ نک: «مقدمه»، داستان بیژن و میثوه، تهران، شرکت های عامل نفت ایران، ۱۳۳۴، صص ۱-۱۳۳. از میان شاهنامه شناسان که بر این باورند، نک: یارشاطر، احسان، «مقدمه»، شاهنامه (چاپ خالقی مطلق)، امریکا، بنیاد شاهنامه، ص یازده؛ خالقی مطلق، جلال، «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه»، ایران نامه، سال سوم، شماره ی اول (۱۳۶۳)، ص ۲۸.

